ماه تابان

چه کنیم که امام زمان از ما راضی باشد؟

رضا دیلمی

بسم الله الرحمن الرحیم

ماه تابان : چه کنیم که امام زمان (عجل الله فرجه) از ما راضی باشد ؟

نویسنده:

رضا دیلمی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ماه تابان: چه کنیم که امام زمان علیه السلام از ما راضی باشد

مشخصات کتاب

سرشناسه : دیلمی، رضا، ۱۳۵۴ - عنوان و نام پدیدآور : ماه تابان : چه کنیم که امام زمان علیه السلام از ما راضی باشد؟/ تالیف رضا دیلمی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۹۶ ص.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۰۰-۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : داستان های مذهبی--قرن ۱۴

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۹/د۹۸م۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۱۳۵۹۵

ص:۱

اشاره

ماه تابان

چه کنیم که امام زمان علیه السلام از ما راضی باشد؟

ص:۳

بسمه تعالی

در کوچه پس کوچه های کم فروغ و غربت دوران طاقت فرسای انتظار، دست های امیدمان را به سوی تو گشوده و اشک فراق می ریزیم، دل هایمان، چون کبوتری زخمی پر و بال مظلومیت می زند و این چنین نجوا می کند:

یابن الزهرا، ای مهربان ترین پدر! فصل خزان زده عمرمان و پاییز ابری زندگی مان، بهار ظهور عدالت شما را زمزمه می کند، ای عدالت آسمانی، ابر غیبت را به اذن خداوند کنار بزن و جهان را از باران محبّت و عشق، عطرآگین کن.

ای یادگار فاطمه علیها السلام، فرزندان شیطان در اقیانوس طمع و آز در حرکتند و قلب شیعیان جدّ بزرگوارت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به نشانه رفته اند، ای ذخیره هستی و ای واسطه رحمت الهی، بیا که شیعیان و نائب بر حقّ شما، مقام عظمای ولایت، حضرت آیه اللّه خامنه ای، آرزوی ظهور و وصال شما را از درگاه الهی می طلبند:

«اللهّم عجل لولیک الفرج»

ص:۵

کتابی که پیش روی شما منتظران یوسف زهراعلیها السلام می باشد، در راستای شناخت و معرفت بیشتر نسل نوجوان، نسبت به وجود با عظمت و مهربان، امام بر حقّ، موعود الهی، واسطه فیض الهی و عدالت گستر جهان حضرت مهدی علیه السلام می باشد، او که با ظهور خود دست رحمت و برکت بر سر جهانیان خواهد کشید و نسیمی روح فزا و عدالتی جامع و فراگیر برای بشریت خسته از ظلم و ستم مستکبران و مروّجان فساد و تباهی به ارمغان خواهد آورد.

در این کتاب، مفاهیم وجودی امام عصر - ارواحنا فداه - و وظایف منتظران در قالب داستان ترسیم شده است، امید است به فضل الهی بتوانیم در مسیر متعالی دوران انتظار، از گروه عاقبت به خیرها باشیم و موجبات خشنودی خداوند متعال و رضایت حضرت مهدی علیه السلام را فراهم نماییم.

و اینک که در ایّام مبارک و شکوهمند دهه فجر انقلاب اسلامی هستیم، نام و یاد رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره و شهدای گران قدر انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نیروی انتظامی، به خصوص دایی بزرگوارم، شهید رمضان بابامحمّدی را گرامی داشته، برای سرافرازی نظام مقدّس اسلامی ایران و سلامتی مقام معظم رهبری دعا می کنیم.

در پایان از مـدیریت محترم انتشارات مسـجد مقدّس جمکران حجت الاسـلام و المسـلمین آقای حسـین احمدی قمی که زمینه نشر این اثر را فراهم نمودند، و به خصوص برادران واحد پژوهش، امیر سعید سعیدی کمال تشکر را دارم.

از نقطه نظرات و پیشـنهادات کاربردی و خالصانه شـما خوانندگان محترم اسـتقبال نموده و امیدوارم که این اثر مورد قبول واقع شود.

ان شاء اللّه.

شهر مقدّس قم

رضادیلمی

ص:۷

فصل تازه شدن

قسمت اول

احساس غریبی داشتم.

انگار همه از من بدشون می اومد.

مدّتی بود که همه چیز برایم بی معنی شده بود.

هر کاری می کردم که دوست داشتنی تر بشم و توی محل بیشتر به من اعتنا کنند، برعکس به من توجّه نمی کردند.

برخورد همه عوض شده بود، هر کسی یه چیزی می گفت.

برخورد معلّم ها، همسایه ها و محیط مدرسه، همه آزارم می داد.

بعضی وقت ها که توی اتاقم تنها بودم، های های به حال خودم گریه می کردم، دیگه از خودم بدم می اومد.

تنها دل گرمی من فقط دوستام بودند.

هر وقت با اون ها بودم، احساس شادی می کردم و کلّی با هم می خندیدم.

از بین چند تا دوستی که برام مونده بود، از دوتاشون خیلی خوشم می اومد.

یکی شون مهرداد و اون یکی افشین بود.

بعد از ظهرها، سعی می کردیم، با هم باشیم.

خونه ما نزدیک مسجد بود.

چند وقتی بود که اتّفاقات عجیب و غریبی توی محله افتاده بود.

بچه ها قیافه هاشون عوض شده بود، یه جور دیگه حرف می زدند.

تازه خیلی هم ترسو شده بودند.

من، افشین و مهرداد هر روز تا می تونستیم به اون ها می خندیدیم.

به یکی شون گفتم: چرا شما این جوری شدی، چرا این قدر ترسو شدی؟ چرا سرتون رو پایین می کنید؟

امّا انگار زبونشون بند اومده بود، حرفی نمی زد.

همسایه ها چندین بار به مادرم گفته بودند که مهدی بچه ی ما رو اذیت می کنه.

من نمی دونستم چطور به همه بگم که خودم عقلم می رسه که چه کاری درسته و چه کاری نادرسته، تازه من از این که این قدر بچه ها ترسو شده بودند، ناراحت بودم.

بالاخره مادرم اون قدر به دست و پای من پیچید که بهش گفتم: «دلم می خواد، به کسی ربطی نداره».

افشین و مهرداد، بیشتر با هم بودند و به خونه همدیگه می رفتند، ولی من چون دو تا خواهر تو خونه داشتم و بعد از فوت پدرم، پسر بزرگ خونه بودم، با این رفت و آمدها خیلی موافق نبودم و خوشم نمی اومد که حتی دوستام هم که خیلی قبولشون داشتم، به خونه ما بیاین، به خاطر همین، نه از اونا دعوت می کردم و نه خونشون می رفتم.

افشین می گفت: من موندم، بچه های محل چرا این جوری شدند؟

اینا که روز به روز دارن ترسوتر می شند، بیان پیش من، حداقل یه کاری براشون بکنم.

مهرداد در حالی که می خندید، گفت: آدم باید جوری زندگی کنه که خوش باشه و خوش زندگی کنه...!

من گفتم: امّا من خیلی دوست دارم ببینم این آقای جلالی، چی به بچه های مردم می گه که این قدر ترسو و ساکت شدند؟

آخه بیشتر این اتّفاقات از موقعی شروع شد، که آقای جلالی به محل ما اومد.

اون کمی از کوچه ما بالاتر خونه ای رو اجاره کرده بود و هر روز عصرها وقتی می خواست مسجد بره از کنار ما می گذشت، چند تا از بچه ها، همیشه همراش بودند.

یکی شون حسین بود.

خیلی جدّی، ساکت و قیافه مظلومی داشت، درسش هم خیلی خوب بود، در ضمن اهل ورزش های رزمی هم بود.

من همیشه به اون حسودیم می شد و برای من جای سؤال بود که چرا همه باهاش خیلی خوبند؟

چند بار قصد کرده بودیم یک جوری روشو کم کنیم و حالش رو بگیریم، ولی راستش یک کمی ازش می ترسیدم.

آقای جلالی هر روز در حین عبور به ما سلام می کرد و عصر به خیر می گفت.

افشین می گفت: از ترسش به ما سلام می کنه.

مدّتی بود، هر وقت اون رو می دیدم، یه کمی اذیت می شدم، به خاطر همین سعی می کردم، چشمم به چشمش نیفته .

تا این که یک روز با مادرم سر هیچ و پوچ، حرفم شد و تا بعد از ظهر از اتاقم بیرون نیومدم، عصر که شد با اعصابی خط خطی، اومدم سر کوچه و مدّتی منتظر شدم، ولی از مهرداد و افشین خبری نشد، همین طور که نشسته بودم و سرم پایین بود و داشتم به مادرم فکر می کردم، سنگینی دستی را روی دوشم احساس کردم، فکر کردم افشینه.

سرم رو بالا آوردم.

ص:۱۱

از تعجّب داشتم شاخ در می آوردم، قلبم داشت سنگ کوب می کرد.

آخه من ازش فراری بودم.

می دونید کی بود؟

توی خواب هم نمی دیدم که اون...

حاج آقا جلالی بود.

حسین و چند تا از بچه ها باهاش بودند.

همگی به من سلام کردند.

حاج آقا گفت: آقا مهدی! سلام عرض کردیم، چیه تو فکری، اتفاقی افتاده؟

نمی دونستم چی بگم، نفسم انگار می خواست بند بیاد.

با کمی دستپاچگی گفتم: نه، خوبم.

تو دلم گفتم: اینا با من چیکار دارن، نکنه کسی چیزی گفته...؟

همین طور که تو فکر خودم بودم، حاج آقا گفت: مهدی خان! افتخار می دی امروز در خدمتتون باشیم؟

گفتم: من!

حاج آقا گفت: بله شما.

من هم که تو رو درواسی مونده بودم و دیدم که افشین و مهرداد هم که نیستند تا یه چیزی بگن.

پیش خودم گفتم: مهدی! خیلی وقته اون طرفا نرفتی، برو ببین چه

شکلی شده و بعدش هم ببین که این حاج آقا چی برا بچه های مردم می گه که این شکلی شدند؟

اولش یه کمی مِن مِن کردم و بعد گفتم: باشه.

از جام بلند شدم و یه دستی به موهام کشیدم و به طرف مسجد حرکت کردیم.

من با کمی فاصله و زیرچشمی حاج آقا رو نگاه می کردم، قیافه محبّت آمیز و مهربونی داشت.

جلوی در مسجد که رسیدیم، یکی از بچه های محل از اون طرف خیابان دوان دوان، در حالی که نفس نفس می زد و گلوش هم خشک شده بود، آب دهنش رو پایین داد و گفت: سلام حاج آقا، سیّد مرتضی سلام رسوند و گفت، پارچه ها و وسایل مراسم امسال رو خودم تهیّه می کنم، اگه آقا یه نگاه به ما بکنه همه چیز درست می شه!

حاج آقا بعد از شنیدن این خبر، رو به بچّه ها کرد و گفت: آقای مهربون ما، هیچ وقت ما رو تنها و رها نمی کنه، ایشان مهربون ترین پدر دنیا هستند، اگر تمام دنیا رو زیر و رو کنید، دوستی بهتر از ایشان پیدا نمی کنید.

آقا خیلی باوفا، با محبّت، شجاع، دانا و با ایمان هستند و هر کسی

با آقا دوست بشه، دیگه تنها نیست، همه از بودن با اون لذّت می برند.

حرف های حاج آقا خیلی عجیب بود.

به یکی از بچه ها گفتم: می شه بگی این آقای مهربون کیه!؟

گفت: بیا توی مسجد خودت می فهمی!

دلم می خواست زودتر داخل مسجد بشم و ببینم اون کیه، که این قدر مهربونه و این قدر همه دوسش دارن و در موردش صحبت می کنند.

حاج آقا همه رو به داخل حیاط مسجد دعوت کرد.

بچه ها عوض این که هر کدوم زودتر از دیگری وارد حیاط مسجد بشه، ایستادند و از همدیگه خواستند که اول اون یکی وارد حیاط بشه.

وقتی وارد حیاط مسجد شدم، یه کمی برام تازگی داشت.

با دیدن این اوضاع، حسّ عجیبی به من دست داده بود، مثل وقتی که یه کاری برا کسی انجام می دادم و یا وقتی که خوشحالی و لبخند مادرم رو می دیدم.

از پلّه های مسجد که بالا می رفتم، انگار بدنم و جسمم سبک وسبک تر می شد، حاج آقا در مسجد را باز کرد و گفت: آقا مهدی خوش آمدی، بفرما داخل.

پشت سرم رو که نگاه کردم، دیدم یکی از بچه ها کفشای من رو جفت کرد و کناری گذاشت.

وارد مسجد شدم، عطر و بوی عجیبی داشت، سکوت و آرامش خاصّی همه جا رو گرفته بود.

هر چی به اطراف نگاه کردم، کسی رو ندیدم.

کمی که دقّت کردم، در گوشه پایین مسجد، چشمم به پوستری خورد که با قاب طلایی رنگی تزیین شده بود، روی اون با خطی زیبا نوشته شده بود: «امام زمان علیه السلام پدری مهربان است و همه را دوست دارد».

حاج آقا همه رو به کنار تابلو کلاس فرا خواند.

بچه ها دور تا دور حاج آقا نشستند، من مات و مبهوت ایستاده بودم و به اون جمله فکر می کردم.

حسین دست من رو کشید و گفت: مهدی، بشین، الآن کلاس شروع میشه، همه دارند تو رو نگاه می کنند.

احساس می کردم که ضربان قلبم داره تندتر می زنه، با همان حال نشستم. بچه ها با هم شروع کردند به خواندن.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

اللهمّ کن لولیّک الحجّه بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه

فی هذه الساعه وفی کلّ ساعه ولیّاً وحافظاً وقائداً

وناصراً ودلیلاً وعیناً حتّی تسکنه أرضک

طوعاً وتمتّعه فیها طویلاً

با شنیدن این دعا و با دیدن حال و هوای بچه های کلاس، دوباره به اون جمله نگاه کردم: بهترین پدر ...!

نمی دونم چرا یه دفعه دلم برا بابام خیلی تنگ شد، دوست داشتم صداش بزنم، بغلش کنم، دستاش رو ببوسم...

بغض گلوم رو گرفته بود، هر طوری بود، خودم رو کنترل کردم.

یاد حرف مادرم افتادم که می گفت: بابات خیلی دوست داشت که تو سیاه پوش مسجد بشی.

ناخود اگاه همه ی اتّفاقات گذشته در ذهنم منعکس شد، عذاب وجدان، تمام وجودم رو فرا گرفت، به خودم گفتم: راهی بوده که رفتی، دیگه حالا خوب یا بد، برگشتی وجود نداره...

هر کاری می کردم، نمی تونستم با این جملات، خودم رو قانع کنم و این عذاب وجدان، لحظه به لحظه بیشتر اذیتم می کرد و فکر من رو کاملا به خودش مشغول کرده بود.

به خودم گفتم: چی می شد، که من هم یه دوستی مثل اون داشتم...

بعد از اون دعا، حاج آقا گفت: با توجّه به نزدیک شدن نیمه شعبان که حدود یک هفته دیگه فرا می رسه، موضوع درس کلاس رو از امروز درباره آقا امام زمان - ارواحنا فداه - قرار می دیم.

می خواهیم ابتدا صحبت می کنیم که اولاً چگونه بتونیم موجبات خشنودی اون حضرت رو فراهم کنیم و بعدش در مورد این مسئله صحبت می کنیم که ویژگی دوستداران، و یاوران امام زمان - ارواحنا فداه - چه چیزهایی هستش؟

ص:۱۶

ان شاء اللّه که هم این مسائل رو خوب یاد بگیریم و هم خوب عمل کنیم، چرا که عالم بی عمل مثل چیست؟

بچه ها گفتند: زنبور بی عسل.

حاج آقا ماژیک سیاه رنگی رو از کِشُو کنار تابلو برداشت و شروع به نوشتن کرد.

اوّلین جمله ای که حروف آن روی تابلو نقش بست، این بود: «خداوندا عاقبت ما را ختم به خیر بفرما و ما را از یاوران امام زمان علیه السلام قرار بده».

حاج آقا گفت: ما اگر بخواهیم جزء یاوران و دوستداران امام زمان علیه السلام باشیم و اون آقای مهربون از ما راضی و خشنود باشه و برایمان دعا کنه، ابتدا باید خصوصیات و ویژگی هایی رو در خودمان ایجاد کنیم و اگر داریم، اون ها رو تقویت و محکم کنیم.

امّا در این راه سخت و مشکل، شیطان و کسانی که در خدمت اون هستند، ما رو رها نمی کنند و سعی می کنند که مانع پیشرفت اخلاقی و رفتاری ما بشند و ما رو در دام هوای نفس و خودخواهی، و خواسته های بد خودشون غرق و نابود کنند، مثل دوستانان ناباب که سرانجام دوستی با اون ها در دنیا بدبختی و در آخرت عذاب الهی و روسیاهی خواهد بود.

ص:۱۷

حاج آقا در ادامه گفت: امام زمان علیه السلام دوازدهمین و آخرین حجّت و فرستاده خدا در روی زمین هستش و روزی به دستور خدا ظهور می کنه و عدالت رو در همه جای جهان برپا می کنه و دست ظالمین و منافقین را از سر مظلومان و محرومان دنیا کوتاه می کنه.

حامد پرسید: امام زمان علیه السلام الان کجا هستند؟

قسمت دوم

حاج آقا گفت: امام زمان علیه السلام در حال حاضر، غائب است و در ظاهر در جمع ما نیست، ولی مثل خورشیدی هستند که پشت ابر قرار داره، مردم او را نمی بینند ولی از وجود و روشنایی اش استفاده می کنند، و اگر این روشنایی و حجّت خدا نباشه، همه موجودات نابود می شند.

ایشان نسبت به کارهای ما آگاه هستند و از اون ها خبر دارند.

مجتبی دستش رو بالا گرفت وگفت: ما چطوری می تونیم رضایت آقا رو بدست بیایم؟

حاج آقا گفت: برای این که ما سربازی خوبی برای آقا باشیم، ابتدا باید پرهیزکار و انسان خوبی بشیم و کارهای خوب انجام بدیم.

جدّ بزرگوار امام زمان علیه السلام یعنی امام علی علیه السلام در نهج البلاغه برای کسانی که می خواند از پرهیزکاران باشند و خدای مهربون از اونا راضی باشه، دستوراتی را ذکر نموده اند که با هم اون ها را می خونیم و به امید خدا بهشون عمل می کنیم.

ص:۱۸

نهج البلاغه کتاب ارزشمندی هستش که دارای مطالب بسیار مهمّی می باشه که خواندن و عمل کردن به مطالب اون برای هر شیعه ای ضروری هستش و هرکسی اگر به این دستورات عمل کنه، به طور حتم از یاوران امام زمان علیه السلام خواهد بود و با به دست آوردن و ایجاد این ویژگی ها و صفات در خودش، لیاقت یاوری و دوست شدن آقا رو می تونه پیدا کنه.

همین طور که حاج آقا داشت صحبت می کرد، یکی از بچه ها که اسمش مصطفی بود دستش رو بلند کرد و از حاج آقا پرسید: به چه کسانی شیعه می گن؟

حاج آقا گفت: آفرین به شما، سؤال خوبی کردید.

شیعه واقعی کسی است که پیرو دستورات پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام هستش و ولایت و سرپرستی و رهبری اون ها رو هدیه ای از طرف خداوند برای انسان ها و تنها راه برای دوری از انحرافات و کج روی ها و دام های شیطون می دونه، چنین شخصی سعی و تلاش می کنه که رفتار و اخلاق خودش رو طوری قرار بده که مورد رضایت خداوند و خشنودی اهل بیت علیهم السلام قرار بگیره، اون از گناه و اعمال ناپسند و کارهای بد دوری می کنه و در مقابل ظلم و ستم خاموش نمی مانه و هرچیزی را که برای خودش می پسنده برای دیگران هم می پسنده.

ص:۱۹

شیعه در حال حاضـر که دوران آخرالزمان هسـتش، باید حمایت کننده و محافظ دین و ولایت باشه، البته نه در حرف، بلکه در عمل، مثل شهدا و جانبازان عزیزمان که برای حفظ اسلام از جان خودشون گذشتند.

حاج آقا در حالی که لبخند رو لباش بود، گفت: خوب حالا باید ببینیم ویژگی های کسـی که خداوند، اهل بیت علیهم السلام و امام زمان علیه السلام رو دوست داره، چه چیزهایی هستش؟

امام علی علیه السـلام در نهـج البلاغه خطبه ای دارنـد که اوصاف پرهیزکاران و انسان های خوب رو در خطاب به شخصـی به نام هَمّام که یکی از یاران اون حضرت بودند، ذکر نموده اند و این خطبه هم به نام اون شخص یعنی همّام شده است.

مصطفی پرسید:

حاج آقا! همّام چه کسی بوده؟

حـاج آقا گفت: مردی با خـدا و صاحبـدل بود و دوسـتدار امام علی علیه السـلام که با اصـرار و خواهش زیاد از امام علی علیه السـلام خواست که ویژگی پرهیزکـاران و انسان های خوب رو براش بگه و آقا هم خیلی مختصـر و کوتاه جواب داد، امّا وقتی دید که همّام مشتاق و آمادگی درک و فهمیدن این جملات رو داره، یکی یکی اون ها رو بیان نمود. همّام از

شنیدن این صفات به شوق اومد و خیلی خوشحال شد و قلبش پر از خوبی و محبّت شد و مثل یک آدم تشنه ی آب، سیراب از حقیقت شد.

امّا صفات و ویژگی هایی که امام علی علیه السلام در این خطبه فرموده اند رو یکی یکی ذکر می کنیم و در موردش صحبت می کنیم و ان شاء اللّٰه به اون ها عمل می کنیم که در این صورت از یاوران امام زمان علیه السلام خواهیم بود.

اوّلین ویژگی که امام علی علیه السلام فرمودند، این مطلب هستش.

«گفتار آنان راست، درست و حقّ است».

حاج آقا گفت: واقعاً از شما می پرسم، چقدر از گفتار و سخنان روزمره ما که در جمع خانواده، دوستان و همکلاسی هامون به زبان می آریم، راست و حقیقته؟

چند درصد حرف های ما بوی حقیقت در اون هستش؟

متأسفانه بعضی ها برای این که مشکلشون و کارشون حل بشه خیلی راحت دورغ می گن و جدیدن هم که خالی بندی می کنن و به این استعدادشون افتخار می کنند.

با گفتن این جمله بچه ها شروع کردن به پچ پچ و صحبت کردن با هم.

یکی از بچه ها گفت: درسته حاج آقا! خیلی ها فکر می کنند که دروغ

گفتن و خالی بندی نوعی زرنگی هستش ، امّا در واقع این ها خودشون رو گول می زنن و بالاخره خدا اون ها رو رسوا و بی آبرو می کنه و همه می فهمند که دورغ گفته اند.

حاج آقا گفت: بله، بعضی ها اون قدر دروغگو هستند که حتی حرف ها و مطالب دروغ رو به اسم دین بیان می کنند تا به دین خدا لطمه بزنند، امام زمان علیه السلام با آمدنش همه دروغ های اون ها رو که باعث برخی تغییرات در دین شده، مشخص و روشن می کنه و دین خدا رو دوباره مثل روز اوّلش در می آره.

مصطفی گفت: حاج آقا! پس امام زمان علیه السلام وقتی ظهور می کنه دین جدید و تازه ای رو نمی آره، بلکه همان دین اسلام رو که توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آورده شده بود رو دوباره زنده می کنه.

حاج آقا گفت: مطلب رو خوب متوجّه شدی.

بله، امام عصرعلیه السلام همان دین پیامبرصلی الله علیه وآله رو دوباره زنده می کنه و اون رو از خرافات و بدعت ها و سلیقه های شخصی که در حال حاضر در برخی از کشورهای دور و بر ما داره به اسم دین اتفاق می افته رو بیان می کنه و اون ها رو از دین پاک می کنه.

سعید که یکی دیگه از بچه های کلاس بود، پرسید: حاج آقا بدعت یعنی چه؟

ص:۲۲

حاج آقا گفت: بدعت؛ یعنی این که کسی بخواد، دستور شرعی و دینی و یا هر مطلبی که در دین ناب حضرت محمدصلی الله علیه وآله نباشه و یا ائمه اطهارعلیهم السلام هم اون رو نگفته باشند، به عنوان دستور دینی بیان کنه، مثل فرقه وهّابیت که با حمایت کشورهایی زورگویی مثل امریکا و رژیم پلید صهیونیستی، قصد گمراه کردن مسلمانان رو دارند، ولی با بیداری ما و کمک آقای مهربونمون، نقشه هاشون عملی نخواهد شد.

حاج آقا بعد از بیان این مطلب، پارچ آبی که روی میز بود، برداشت و یک لیوان آب ریخت، بسم اللّه گفت و بعد از خوردن آب گفت: «السلام علیک یا ابا عبداللّه».

بعدش رو به بچه ها کرد و گفت: صفت دوّمی که می خوام برای شما عزیزان بیان کنم، این ویژگی است: «شیوه و روش پرهیزکاران فروتنی است».

همان طوری که شما برادران گرامی می دونید، امام علی علیه السلام در تمامی مراحل زندگی شون، یک الگوی کامل هستش، در تقوا، جنگ آوری، شجاعت، کمک به مردم، اطاعت از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، رسیدگی به فرزندان و همسر و در جوانمردی بی نظیر و بی همتا بود، لذا شیعیان او هم باید درس بگیرند و در زندگی شون مثل ایشان رفتار کنند.

ص:۲۳

یعنی این که اگر ما در اوج قدرت وتوانمندی هم باشیم، هرگز نباید به کسی زور بگیم و یا اگر در کسی عیبی و نقصی می بینیم، مسخرش کنیم، بلکه اگر کسی مشکلی داره باید کمکش کنیم و با او همدردی کنیم.

حاج آقا گفمت: حتماً شما ماجرای جنگ خندق رو شنیدید، در اون جنگ امام علی علیه السلام قدرتمندترین قهرمان و جنگ آور عرب رو از پای درآورد، در حقیقت اگر امام علی علیه السلام نبود، مسلمین شکست می خوردند، ولی همین امام علی علیه السلام با این قدرتش، وقتی که در کوچه و خیابون عبور می کردند، تمامی فکرش این بود که بتونه مشکل کسی را حل کنه، دست فقیری را بگیره. حقّ مظلومی رو از ظالمی بگیره و به یتیمان کمک کنه.

او هر شب بدون این که شناخته بشه، برای خانواده های نیازمند نان و خرما و غذا می برد و به اون ها رسیدگی می کرد. این ها همه نشان از بزرگی، فروتنی، ایمان و جوانمردی اون امام بزرگوار داره، لذا کسی که می خواد از یاوران حضرت مهدی علیه السلام باشه، باید فروتنی و تواضع رو پیشه کنه و وجودش خیر باشه، نه شرّ.

در واقع او نباید موجب اذیت و آزار دیگران بشه، به خصوص برای خانواده و همسایه ها.

ص:۲۴

در همین اوضاع و احوال که من با تمام وجودم به حرف های حاج آقا و بچه های کلاس، گوش می دادم و اصلاً متوجّه ی اطراف خودم نبودم، یکی از بچه های کوچه که دیده بود من به مسجد اومدم، جلوی در مسجد اومده بود و دنبال من می گشت.

حاج آقا رو کرد به من گفت: آقا مهدی، مثل این که با شما کار دارن.

من با تعجّب گفتم: با من؟

به پشت سرم نگاه کردم.

دیدم به من اشاره می کنه.

تعجّب کردم، آخه با اون رابطه ی خوبی نداشتم، به هر حال جلوی در اومدم.

گفتم: چی شده! چیکار داری.

با مِن مِن کردن و هی آب دهن قورت دادن در حالی که عرق روی پیشانیش نشسته بود، گفت:

مهدی، مهرداد و افشین...

گفتم: چی می گی؟

گفت: مهرداد و افشین.

گفتم: مهرداد و افشین چی! جونت بالا بیاد، بگو چی شده.

گفت: مثل این که هر دوشون دیشب تو دزدی خونه آقا رحمت دست داشتند.

حرفشو قطع کردم و با عصبانیت جوری که دست و پاهام می لرزید، گفتم: چیکار کردن؟

با دست و پاچگی گفت: مثل این که دزدی!

و بعدش گفت: صبح زود از آگاهی اومدند و اون ها رو دستگیر کردند و بردند.

آسمان برایم تیره و تار شد، انگار قلبم می خواست از جاش در بیاد.

آخه من فکر نمی کردم که کارشون به این جا برسه که دزدی کنند اون هم از چند تا بچّه یتیم، خیلی پست و نامردند.

اون ها پیش من تا به حال یک دفعه هم از دزدی و این جور مسائل حرفی نزده بودند، چند بار دیده بودم با چند تا جوون غریبه گفت و شنود دارن، ولی هر بار ازشون پرسیدم، اینا کی بودند، می گفتند: فعلاً توی کلاس کار شما نیست. حالا ببینیم چی میشه، شاید خبرت کردیم، تو حالا حالاها باید کفش های جیرجیرکی بپوشی، هنوز بعضی چیزها برات یک کمی زوده، آخه اون ها سه سال از من بزرگتر بودند.

خلاصه با حالتی بهت زده و در حالی که گلوم خشک شده بود، آب دهنم رو به سختی پایین دادم و دستگیره در رو رها کردم و به طرف حاج آقا و بچه ها حرکت کردم. پاهام سست شده بود و ضعف شدیدی

در خودم احساس می کردم، به سختی حرکت می کردم و هی با خودم می گفتم: دزدی اون هم از چندتا بچه یتیم، لعنت به من. مهدی دوستای شما این جوری بودند! این قدر کثیف، این قدر...

به خودم گفتم: تو چقدر احمق بودی که نفهمیدی اون ها چه کاره اند.

اِ اِ اِ! دزدی اون هم... .

همین طور رفتار و اعمال مهرداد و افشین، عین نوار از نظرم می گذشت، تازه داشتم می فهمیدم که در چه گردابی و روی چه پرتگاهی بودم.

کم کم داشتم متوجّه حرف های مادرم و همسایه ها می شدم.

توی همین حسّ و حال بودم که رسیدم کنار بچه های و نشستم، سرمو انداختم پایین، از خجالت انگار مهره های گردنم قفل شده بود، جوری که قدرت نداشتم سرمو بالا بگیرم.

طوری تو فکر موضوع افشین و مهرداد بودم که متوجّه صدای حاج آقا نشدم.

حسین زد روی زانوم، مهدی مهدی! حاج آقا با شماست.

به خود اومدم و گفتم: ببخشید. یک موضوعی پیش اومده یه کمی... .

ص:۲۷

بعد دوباره سرم رو انداختم پایین.

حاج آقا گفت: من و بچه ها از موضوع خبر داریم.

چند وقته که من دورا دور شما رو می شناسم.

خیلی نگران شما بودم.

دنبال یک راه حل مطمئن بودم که یک جوری شما رو از اون دو تا جدا کنم.

اون جوری که من تحقیق کردم، مهرداد و افشین بچه های فاسدی هستند، بسیج محلّه اون ها را زیر نظر داشت تا این که دیشب تو جریان دزدی با یک جوون غریبه شناسایی و به یاری خدا امروز دستگیر شدند و شرّشون از این محله کم شد، این ها مثل انگل، جوان های این محل رو تهدید می کردند.

راستش من و بچه ها مخصوصاً حسین، هر چی فکر کردیم که چطوری شما رو از دام این شیاطین نجات بدیم، به نتیجه ای نرسیدیم.

تا این که دیشب تو این فکر بودم که با نزدیک شدن ایام نیمه شعبان چه مبحثی رو برای برادران کلاس مطرح کنم و از طرفی نگرانی و نجات شما هم ذهن من رو مشغول کرده بود، چون شما چشم و چراغ اون ها هستید و در حال حاضر به عنوان پسر بزرگ خانواده باید جای پدر رو پر کنید، امّا دیشب توی خواب...

ص:۲۸

حاج آقا در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود و می خواست احساسات خودش رو جلوی بچه ها کنترل کنه، گفت:

در خواب دیدم که شخصی از طرف وجود مقدّس و مبارک امام عصر – ارواحنا فداه – برام پیغام آورد که به فلانی بگو: دعا و نذر مادر مهدی پذیرفته شد.

از خواب پریدم، به ساعت نگاه کردم، نزدیک اذان صبح بود، رفتم و وضو گرفتم و دو رکعت نماز شکر خوندم و بعد از نماز دعای عهد امام زمان علیه السلام را با لذّتی دو چندان خوندم.

یکی از بچه ها حرف حاج آقا رو قطع کرد و پرسید: حاج آقا، می گن که خوندن دعای عهد خیلی ثواب داره.

قسمت سوم

حاج آقا گفت: بله، دعای عهد رو اگر کسی ۴۰ صبح بعد از نماز با معرفت بخونه، طبق روایت اگر در دنیا امام زمان علیه السلام رو زیارت نکنه و بمیره، بعد از مرگش، در هنگام ظهور، خداوند اون رو زنده می کنه و از یاوران اون حضرت قرار می ده.

سپس حاج آقا رو کرد و به من گفت: آقا مهدی، امام زمان علیه السلام خیلی مهربون و همه رو دوست داره، به شما هم محبّت داره، آقا الآن به شما یه جور دیگه نگاه می کنه.

حاج آقا گفت: من امروز با دلگرمی سراغ شما اومدم.

ص:۲۹

در حالی که بغض کرده بودم و هی خودم رو کنترل می کردم، دوست داشتم فریاد بزنم. بگم آقا اشتباه کردم. نفهمیدم...

یاد جمله ای افتادم که روی تابلوی تو خونه که مادرم پارسال از مشهد خریده بود، افتادم.

حالا تازه داشتم می فهمیدم که اون بیت شعر یعنی چی!

به خوبا سر می زنی

مگه بدا دل ندارن

سری هم به ما بزن

ای خوب خوبا آقاجون

حاج آقا گفت: آقا مهدی، در این مدّت مادرتون خیلی اذیت شده، اون نگران شماست، ان شاء اللّه امروز وقتی از این جا به خونه رفتی، یک کاری کنی که رضایتش رو جلب کنی، اگر این کار رو انجام بدی هم روح پدر مرحومت رو و هم مادرت رو از خودت خوشحال کردی.

آقا مهدی! رضایت پدر ومادر موجب رحمت پروردگار و خشنودی قلب امام زمان - ارواحنا فداه - می شه.

من هم که سرم رو پایین انداخته بودم گفتم: چشم.

حاج آقا گفت: برای سلامتی برادر عزیزمون آقا مهدی، یک صلوات بلند بفرستید.

اللهم صل علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم

حاج آقا ماژیکی که توی دستش بود رو کنار تابلو گذاشت و گفت:

برادران عزیز! چون من امروز جایی باید برم و قول دادم، کمی زودتر از خدمتتون مرخص می شم، ان شاء اللّه ادامه درس فردا.

حاج آقا همه خداحافظی کرد و رفت.

بچه ها یکی یکی رفتن، من موندم و حسین

حسین گفت: آقا مهدی نمی خوای بری خونه!

گفتم: نه، شما برو من بعداً میآم.

تو دلم غوغایی بود، حتما باید این کار رو انجام می دادم.

حسین خداحافظی کرد و رفت.

وقتی که از رفتن حسین و همه ی بچه ها مطمئن شدم، بلند شدم و به طرف محراب مسجد حرکت کردم.

شانه هام یکباره شروع به لرزیدن کرد. اشکٔ هام ناخودآگاه یکی پس از دیگری از هم گوی سبقت می گرفتند و غلطان غلطان از گونه هام پایین می اومدند، هق هق گریه ام در فضای ساکت و ملکوتی مسجد پیچیده بود.

روبروی محراب نشستم، دست هام رو به آسمون بلند کردم، فریاد زدم، خدا! خدای مهربون! بد کردم، خدایا! اشتباه کردم، خدایا! جبران می کنم، خدایا! امام زمان علیه السلام خیلی مهربونه ... .

با اون حال که قابل توصیف نیست، گفتم:

خدایا! قلب مادرم و روح پدرم رو از من راضی کن.

خدایا! کمکم کن...خدایا! جبران می کنم.

بعد از مدّتی سرم رو به سجده گذاشتم و از خدا خواستم که به من کمک کنه که بتونم کارهای خوب بکنم و کاری کنم که همه از من راضی باشند.

حال عجیبی پیدا کردم بودم، لذّتی که هرگز تا به حال اونو نچشیده بودم. انگار که قلبم روشن شده بود.

بلند شدم و با اون حال، به سمت منزل حرکت کردم، در بین راه، هی این جمله رو زمزمه می کردم و با خودم می گفتم: آقاجون خیلی مهربونی، آقاجون تو بهترینی ... .

فکری به ذهنم رسید، تصمیم گرفتم که به هر قیمتی شده اونو انجامش بدم.

در خونه که رسیدم، دسته کلید رو از جیب کاوشنم در آوردم، بعد هم در خونه که کمی با عقب و جلو وهل دادن باز می شد رو باز کردم.

مادرم تو حیاط داشت درختا رو آب می داد، سرم رو انداختم پایین، رفتم جلو، سلام کردم تا سرم رو بالا آوردم و صورت مهربون مادرم رو دیدم، نتونستم خودم رو کنترل کنم، زدم زیر گریه.

مامان غلط کردم، مامان منو ببخش.

ماماں از من راضی باش، ماماں هرچی بگی دیگه گوش می دم، ماماں از این به بعد پسر خوبی می شم ...

مادرم که از این حالت من تعجّب کرده و ذوق زده شده بود، شروع کرد به گریه کردن و بعد با دستای مهربونش اشکام رو پاک کرد و رو به آسمون کرد و گفت: خدایا ممنونتم، امام زمان علیه السلام ممنونتم، آقا پسرم رو به من برگردوندی، آقا تو چقدر مهربونی.

مادرم که خیلی خوشحال شده بود، به من گفت: مهدی جان! پسر گلم، من از تو راضی ام، خدا رو شکر می کنم که خیلی زود همه چیز رو فهمیدی.

مادرم گفت: خدا خیر دنیا و آخرت به حاج آقا جلالی بده، چند وقت پیش در مورد تو باهاش صحبت کرده بودم، امروز صبح که اومده بود نانوایی، گفتش به امید خدا و عنایات امام زمان علیه السلام می خوام با آقا مهدی صحبت کنم، البته به من گفت که در این مورد به تو چیزی نگم، امروز هم که از پیش مادرجون بر می گشتم، دیدم با حاج آقا و بچه ها داری می ری، خیلی خوشحال شدم و تا حالا توی حیاط منتظرت بودم.

مادرم پیشانی من رو بوسید و گفت: ان شاء اللّٰه بتونی از یاوران امام زمان علیه السلام بشی.

بعدش هم شیر آب رو بست و گفت: مهدی جان! بیا بریم تو خونه می خوام یه چیزی بهت بگم.

گفتم: چشم.

رفتیم تو خونه. دو تـا خواهر کوچـک ترم که یکی شون کلاس سوم ابتـدایی و اون یکی کلاس پنجم ابتـدایی بود با تعجّب به من نگاه می کردند. آخه تا به حال منو این جوری ندیده بودند.

رفتم هر دوشون رو بغل کردم و گفتم: از الآن به بعد نوکر در بست آبجی های گلم هستم، تو راهی هم سوار نمی کنم.

مادرم رفت تو آشپزخانه، چند تا چایی خوش رنگ ریخت و آورد و گفت: بیایید چایی بخورید.

همگی نشستیم. خونه ما پر از صفا و صمیمیّت شده بود و با همیشه خیلی فرق پیدا کرده بود.

گفتم: مامان! شما هر کاری بگید، من با جون و دل انجام می دم.

مادرم گفت: پسـرم، نذر کردم که اگر به لطف خدا و عنایت امام زمان علیه السـلام از این دوستای نابابت فاصله بگیری و اهل خیر رسانی به دیگران بشـی و وجودت همیشه باعث خوشحالی همه بشه، سالی یک دوره دعای عهد امام زمان علیه السلام رو هر روز بعد از نماز صبح بخونی

و امسال هم ما رو قم ببری، پابوس حرم فاطمه معصومه علیها السلام و مسجد مقدّس جمکران، ان شاء اللّه.

گفتم: چشم مامان... .

راستی امروز حاج آقا جلالی در مورد دعای عهد و ثوابش یه چیزایی گفتند.

حاج آقا امروز برام سنگ تموم گذاشت، اون به من زندگی دوباره ای بخشید.

مادرم در حالی که با نگاه محبّت آمیزش به من خیره شده بود، گفت:

خدا خیر دنیا و آخرت بهش عنایت کنه.

بعد از شام در جمع کردن سفره به مادرم کمک کردم و برای این که صبح بتونم برای خواندن نماز که قصد کرده بودم از اون هرگز جدا نشم، سر وقت بیدار بشم، از مادرم ساعت دقیق اذان صبح رو پرسیدم و خواهش کردم، اگر می شه منو بیدار کنه.

اون شب بعد از مدّت ها هم زود شام خوردم و هم زودتر از همیشه برای خوابیدن به اتاقم رفتم.

شب عجیبی بود، آرامش تمام وجودم رو گرفته بود، احساس راحتی و سبکی می کردم.

ص:۳۵

در حالی که به عکس پـدرم که روی طاقچه اتاقم بود، نگاه می کردم خوابم برد. در طول شب چنـد بار از خواب بیدار شدم و به ساعت نگاه کرد، تا این که حدود ۲۰ دقیقه به اذان صبح مونده بود، بیدار شدم.

رختخواب رو کنار زدم و آهسته در اتاقم رو باز کردم، مادرم هنوز بیدار نشده بود، وضو گرفتم و به اتاقم اومدم، پنجره رو باز کردم.

هنوز ستاره ها در آسمون می درخشیدند و انگار همشون به من نگاه می کردند.

نسیم خنکی می وزید، عطر گل های شب بوی داخل حیاط همه جا رو پر کرده بود.

انگار پـدرم هم داشت به من لبخند می زد. جا نماز رو پهن کردم و دو رکعت نماز شکر همان طوری که حاج آقا جلالی می گفت، خواندم، سپس دو رکعت نماز هم برای شادی روح پدرم به جای آوردم.

در همین حال و هوا بودم که صدایی سکوت شب رو شکست و قلبم رو جلا داد.

صدای اذان از مناره های مسجد بود، چقدر این صدا دلنشین بود.

صدایی که روح انسان رو تازه می کرد.

در اتاق باز شد.

مادرم بود، وقتی دید من بیدارم با خوشحالی گفت: پسرم! قبول باشه.

بعد از این که نماز صبح را خواندم با ذوق و شوقی فراوان شروع به خواندن دعای عهد کردم، همان طوری که حاج آقا جلالی گفته بود، ابتدا متن عربی و سپس ترجمه اون رو خواندم.

وقتی نماز و دعا تمام شد از اتاقم بیرون اومدم، به مادرم گفتم: دیگه نیاز نیست شما نان بگیرید، از این به بعد خودم نوکر شما هستم.

اومدم تو حیاط، باغچه و درختا رو کمی آب دادم و بعد از مدّتی به نانوایی رفتم.

برخلاف گاهی اوقات که می اومدم نانوایی و سعی می کردم که یک جوری زرنگی کنم و بدون صف نان بگیریم، آخر صف ایستادم.

در طول اون روز برای کلاس بعد از ظهر، لحظه شماری می کردم، نزدیک عصر بود که زنگ خونه به صدا در اومد.

مادرم توی حیاط بود، صدا زد: مهدی جان! حسین آقا با شما کار داره.

با خوشحالی جلوی در خونه اومدم.

حسین با اون قیافه جدی همیشگی، ولی با لبخند پرمحبّتی که رو لباش نقش بسته بود، زودتر از من سلام کرد و گفت: آقا مهدی اومدم دنبالت که کلاس بریم.

گفتم: چشم، الآن آماده می شم.

سریع رفتم آماده شدم، از مادرم خداحافظی کردم و با حسین به طرف مسجد حرکت کردیم.

وقتی به مسجد رسیدیم، قبل از ما چند تا از بچه های دیگه هم اومده بودند، سلام و احوالپرسی کردیم و نشستیم.

بعد از چند دقیقه حاج آقا جلالی با مصطفی و چند تا از بچه ها دیگه هم اومدند.

حاج آقا از همون دور با صدای بلند سلام کرد.

وقتی اومد پیش بچه ها، یکی یکی با همه احوالپرسی کرد و به من گفت: آقا مهدی ما چطوره؟ خوبی برادر؟

با خوشحالی گفتم: خوبم.

حاج آقا گفت: الحمداللّه و بعدشم هم رفت کنار تابلوی کلاس.

بچه ها مثل روز قبل ابتدا دعا رو خواندن و بعدش حاج آقا درس روز با نام خدا شروع کرد و این جمله رو نوشت: «خدایا لحظه ای ما را به حال خود، رها نکن».

سپس گفت: دیروز الحمداللّه دو تا از صفات پرهیزکاران رو برای شما برادران گرامی عرض کردم و امروز برخی دیگه از اون ها رو برای شما عرض می کنم.

یکی دیگر از ویژگی هایی که مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام در کتاب گران سنگ نهج البلاغه و در خطبه هَمّام فرمودند: این صفت است «پرهیزکاران گوش خود را برای دانش مفید به کار می برند».

قسمت چهارم

حاج آقا گفت: ببینید برادرا، هدف از فرستادن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و ائمه اطهارعلیهم السلام از سوی خداوند به عنوان راهنما برای ما انسان ها، نجات ما از غفلت و جهالت و این که ما بتونیم راه صحیح و درست رو انتخاب کنیم.

امّا حالا و در عصر ما که دوران غیبت امام زمان علیه السلام هستش، دشمنان اسلام و شیعه تلاش می کنند که مانع رشد و شکوفایی ما بشند و نگذارند که ما بتونیم، مردم جهان رو که دیگه از ظلم و ستم و فساد خسته شدند، کمک نماییم و اسلام رو به عنوان بهترین و تنهاترین راه نجات، به همه معرّفی کنیم.

در واقع دشمنان، چون می بینند این دستورات و راهنمایی ها مخالف زورگویی، ظلم و کارهای بد اون ها هستش و از طرفی با برقراری این دستورات، همه مردم دنیا از هر گروه و نژادی که باشند در همه ی نعمت های خدادادی یکسان هستند و حق استفاده دارند، به مخالفت و دشمنی با دین اسلام و پیشرفت مسلمانان پرداخته اند، چون اون ها همه دنیا رو فقط برای خودشون می خواند و دلشون می خواد هر کاری که دوست دارند، انجام بدهند.

ص:۳۹

سعید گفت: حاج آقا! ما باید چیکار کنیم که جلوی اون ها رو بگیریم؟

حاج آقا گفت: در چنین اوضایی ما باید با تمام توان و قدرت در راه کسب علم و دانش تلاش کنیم تا بتونیم در جهان از هر لحاظ حرف برای گفتن داشته باشیم.

امّا در این راه این نکته را باید مدنظر قرار بدیم که هر علمی سودمند و مورد تأیید اسلام نیست.

سعید دوباره پرسید: مگه علم بد هم داریم؟

حاج آقا گفت: هر علمی که باعث رشد و کمال انسان بشه و او را به سعادت و انجام کارهای خوب برسونه، مفید است و اگر غیر این باشه، غیر مفید هستش، چون باعث بدبختی خودش و دیگران می شه.

اگر بخواهیم برای یکی از علومی که اسلام با اون مخالف هستش، مثالی بزنیم، می تونیم تلاش برای ساخت بمب اتمی و کشتن هزاران انسان بی گناه رو کنیم.

مصطفی پرسید: یعنی ما نباید در مورد اتم تحقیق کنیم؟

حاج آقا گفت: علم و دانش شناخت اتم و استفاده از اون در حال حاضر یکی از بهترین و پیشرفته ترین علوم هستش، با این علم می شه نیروگاه های اتمی ساخت و انرژی سالم و ارزونی رو بدست آورد

و هزاران کار سودمند دیگه انجام داد، چیزی که مهمّ است، نحوه و چگونگی استفاده از اون هستش.

ماژیک دوباره روی تابلو به حرکت در اومد، حاج آقا نوشت:

«پرهیزکاران دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی با تقوی هستند».

حاج آقا گفت: اولّین گام برای مسلمین، این که بدونند، همواره در حضور خدا هستند و او در همه جا و در همه حال اون ها رو می بینه.

و دیگه این که کارهای که ما انجام می دهیم، هر هفته خدمت امام زمان علیه السلام برده میشه، لذا یک شیعه و دوستدار اهل بیت علیهم السلام همیشه باید مراقب اعمال و رفتار خودش باید باشه تا موجب نارحتی خدا و فرستاده ایشان و خانواده اش رو فراهم نکنه.

خوب اگر مسلمانی با چنین فکری دنبال کسب علم و دانش باشه، علم و دانشی که بدست می آره، باعث غرور و تکبّر او نمیشه، بلکه سعی می کنه که از آموخته ها و اون چیزهایی که یاد گرفته در راه کمک و راهنمایی دیگران استفاده کنه.

خداوند در قرآن می فرماید: «ابتدا تزکیه و خودسازی و سپس آموختن علم»؛(۱) یعنی اول درستکار و با تقوا باش بعد دانش رو یاد بگیر.

حاج آقا تابلو را پاک کرد و با خط زیبای خود نوشت.

ص:۴۱

۱- ۱. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

«پرهیزکاران از غیبت و نام بد بر کسی نهادن به دورند و به همسایه آزار نمی رسانند».

دستمال سفیدی رو که حاج آقا از جیبش در آورد، نشون می داد که عرق کرده، پیشونیش رو پاک کرد و گفت: کدوم یکی از برادرا می تونه در مورد غیبت کردن صحبت کنه؟

حمید دَستِشو بالا آورد.

حاج آقا گفت: بفرمایید.

حمید یه کمی صاف تر نشست، بعد هم آب دهنش قورت داد و گفت:

غیبت از گناهان خیلی بزرگه و به این معناست که پشت سر دوست و برادر خودت یا هر مسلمانی، مطالبی بگی که اون راضی نیست و با این کار آبروی اونو پیش همه ببری.

حاج آقا گفت: مرحبا به آقا حمید، درسته، بچه ها یه صلوات بلند برای سلامتی آقا حمید بفرستید.

اللّهم صل علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم

بله همان طور که آقا حمید گفت: غیبت از گناهان بزرگه و خداوند متعال در قرآن فرموده است: «غیبت کردن همانند خوردن گوشت

برادر مرده توست»(۱) یعنی این قدر ناپسند و زشته و شکل واقعی اون این قدر بد هستش.

کسی که اهل غیبت و اذیت کردن همسایه باشه، هیچ وقت نمی تونه حتی یک لحظه هم به دوست داشتن امام زمان علیه السلام فکر کنه، چرا که قلب و روحش در خدمت شیطان می باشه و طبق دستورات اون زندگی می کنه.

حاج آقا در ادامه با خطی درشت تر نوشت:

«پرهیزکاران به خاطر دوست، خود را به گناه آلوده نمی کنند».

و گفت: یک دوست دار اهل بیت علیهم السلام و امام زمان علیه السلام اوّلاً همیشه دوستانی رو انتخاب می کنه که مردم از اعمال و رفتار اون ها در امان و آسایش باشند و از وجود خدا غافل نباشند، خشم خودشون رو مهار کنند و اهل اسراف و ناسزا گفتن نباشند و از غرور و دو رویی هم بیزار باشند و از همه مهمّ تر این که ایمانشون مثل کاه نباشه که با کوچک ترین وزش بادی به این طرف و اون طرف بره.

حسین گفت: به قول بابام! شبیه کسانی که امروزه به اون ها می گن، حزب باد نباشه، چون نمیشه آدم هم با خوبا باشه و هم با انسان های بد رفت و آمد کنه.

حاج آقا که با تکون دادن سرش حرف حسین رو تأیید کرد، گفت:

آدم اگر دوست خوبی رو انتخاب کرد، به این معنی نیست که هر

۱- ۲. سوره حجرات آیه ۱۲.

کاری که اون انجام داد و هر حرفی که زد باید شما اون رو انجام بدید، بلکه اگر دیدید کاری رو که انجام می ده، رنگ و بوی معصیت و گناه داره و خدا از اون راضی نیست، به او تذکّر بدید و به انجام کار خوب دعوتش کنید و در واقع امر به معروف و نهی از منکر کنید.

دوست خوب مثل آینه است، چطور وقتی به آینه نگاه می کنیم همان طوری که هستیم، نشونمون می ده، دوست خوب هم باید هم خوبی ها و هم بدی ها رو به دوستش تذّکر بده، نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر.

حاج آقا صندلی کنار تابلو رو کمی اون طرف تر گذاشت و زیر جمله قبلی نوشت: «خود را در سختی و تگنا قرار می دهد امّا مردم به وسیله او در آسایشند».

با نوشتن این جمله حاج آقا کمی عقب تر رفت و گفت: ما در زمانی زندگی می کنیم که خیلی از مردم فقط به فکر خودشون هستند، خیلی وقت ها از حال و روز همسایه هاشون هم خبر ندارند و متأسفانه در شهرهای بزرگ حتّی نمی دونند که همسایه شون، چه کسی هستش، در حالی که نباید این طوری باشه، شیعه باید همانند مقتدای و الگوی خودش یعنی امام علی علیه السلام حتّی از غذای اندک خودش هم بگذره و اگر نیازمندی هستش و احتیاج به غذا داره، به اون غذا بده و کمکش کنه.

ص:۴۴

حاج آقا که اشک در چشمایش حلقه زده بود، جمله قبلی رو پاک کرد و نوشت:

انسان پرهیزکار «به حقّ گرایش دارد و از باطل پرهیز می کند».

و بعدش گفت: یاور واقعی امام زمان علیه السلام همیشه و در همه حال اهل حقّ و حقیقت است و تحت هیچ شرایطی چیزهایی مثل پول و قدرت که به وسیله اون ها شیطون خیلی ها رو گول می زنه، فریب نمی خوره و باعث نمی شه که از کمک کردن به دیگران دوری کنه و خودش رو برتر از همه بدونه.

چنین شخصی هرجا که باطل و گناه باشه از آنجا گریزان هستش، حتی اگر تمام دنیا را به او بدهند و بگن که فلان کار خلافی رو انجام بده، اون تحت هیچ شرایطی کار خلاف و اون گناه رو انجام نمی ده و دست از دینش بر نمی داره.

بعد از این که بچه ها مطالب روی تابلو رو یادداشت کردند، حاج آقا همه رو پاک کرد و نوشت:

«شب به پا می خیزند و بخش هایی از قرآن را تلاوت می کنند».

و در ادامه گفت: خواندن قرآن ثواب زیادی داره، امّا همان طور که در جلسه قبل عرض کردم، بهتر این که ترجمه اون هم خوانده بشه تا انسان بهره ی بیشتری ببره.

ص:۴۵

قرآن کلام الهی و بزرگ ترین معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، هرکسی که می خواد در دنیا و آخرت جز شیعیان صالح و خوب باشه، باید در همه مراحل زندگی خودش از دستورات قرآن و فرمایشات ائمه اطهارعلیهم السلام تبعیت کنه و به اون ها عمل کنه.

حاج آقا گفت: برخواستن و دست کشیدن از خواب شیرین شب، نوعی دست رّد زدن به شیطان و هوای نفس هستش، در حال حاضر خیلی از مردم تا نیمی از شب، مشغول دیدن فیلم و سریال و از این جور چیزها هستند، اون ها با بدنی خسته می خوابند و نتیجه هم که می دونید چی میشه.

محمود که کنار حاج آقا نشسته بود گفت: نماز صبح قضا می شه و از این کار دل شیطان شاد می شه.

حاج آقا گفت: دقیقاً همین طوره، لذا ما باید طوری در زندگی مون برنامه ریزی کنیم که بتونیم حداقل روزی چند صفحه قرآن اون هم با ترجمه بخونیم.

حاج آقا در ادامه روی تابلو نوشت:

«میل و شهوت در وجود او مرده است» و سپس گفت: کسی که بخواد یاور امام زمان علیه السلام و در صف منتظران ایشان باشه، باید چشم و گوش و تمام بدنش رو حفظ کنه و از گناه دوری کنه.

مرتضی گفت: می شه بگید چطوری؟

ص:۴۶

حاج آقا گفت: با چشماش به هر چیزی که حرام است، نگاه نکنه، چرا که نگاه حرام، تیری است از تیرهای شیطان که انسان رو بیچاره می کنه، با زبانش هر حرفی رو نمی زنه، همان طور که گفتیم از غیبت، تهمت، ناسزاگفتن به دیگران، دروغ، سخن چینی و گناهان دیگه زبان دوری کنه.

با پاهاش به طرف گناه و معصیت خدا حرکت نمی کنه.

با دستاش کمک به ظالم و زورگو نکنه و از اون ها در راه گناه استفاده نکنه، حق و حقوق کسی رو به زور و فریب و نیرنگ نگیره و در یک کلام خودش رو در همه حال کنترل می کنه و در حقیقت پلیس خودش میشه و مراقب رفتارش باشه.

مجتبی گفت: پلیس خودش باشه یعنی چی؟

یعنی این که چه آقا پلیس توی خیابون باشه یا نباشه، رعایت مقررات و قانون رو بکنه، در زندگی هم همین طور، یعنی نباید تا وقتی که کسی مراقب و مواظبش هستش، کار اشتباهی رو انجام نده و وقتی که کسی نبود دیگه هر کاری رو که شیطون بهش گفت، انجام بده.

حاج آقا روی صندلی نشست و گفت:

خوب برادران گرامی، به حمد اللّٰه با برخی از صفات و ویژگی هایی که امیر متّقیان علی بن ابی طالب علیه السلام در خطبه همام فرموده بودند،

ص:۴۷

آشنا شدیم. ویژگی هایی که کسب اون ها برای شیعیان و منتظران امام زمان علیه السلام لازم و ضروری است.

ان شاء اللّه با اعمال خوبمون بتونیم موجبات رضایت خداوند و خشنودی قلب امام زمان علیه السلام رو فراهم کنیم.

از شما می خوام که حتماً به نهج البلاغه مراجعه کنید و با کلام امام علی علیه السلام بیشتر آشنا بشید، چرا اگر ما بخواهیم در دنیا و آخرت سعادتمند باشیم، باید به دستوراتی که ائمه معصومین علیهم السلام برای ما بیان فرمودند، گوش بدیم و عمل بکنیم و اگر غیر از این باشه دل شیطان رو از خودمون خوشحال کردیم، تاریخ در مورد رفتارهای انسان های خوب و بد و عاقبت هر کدامشون درس ها برای گفتن داره که به امید خدا در آینده به اون ها اشاره خواهیم کرد.

حاج آقا در آخر کلاس این چنین دعا کرد و همگی آمین گفتیم:

بارالها در فرج آقا امام زمان علیه السلام تعجیل بفرما (آمین)

قلب مقدّسش رو از ما راضی بفرما (آمین)

ما رو از سربازان و دوستداران امام زمان علیه السلام قرار بده (آمین)

عاقبتمان رو ختم به خیر بفرما (آمین)

جوانان ما رو در پناه امام زمان علیه السلام حفظ بفرما (آمین)

مقام معظم رهبری رو در پناه امام زمان علیه السلام یاری بفرما (آمین)

دشمنان اسلام در هر لباسی که هستند، نابود بفرما (آمین)

ص:۴۸

وجودمان و عاقبتمان رو خیر بفرما (آمین)

مریض های اسلام رو شفا و حاجتمندان رو حاجت روا بفرما (آمین)

من در حالی که از عمق وجودم آمین می گفتم و اشک از چشمان سرازیر شده بود، تازه متوجّه شده بودم که بچّه های محله ترسو نشده بودند، بلکه از روی تواضع و فروتنی، سعی می کردند که کمتر حرف بزنند و بیشتر کارهای خوب انجام بدهند و انسان مفیدی و سرباز خوبی برای امام زمان علیه السلام باشند.

به خدا گفتم:

خدایا! ممنونتم که به من کمک کردی به مسجد و این کلاس بیام.

خدایا! شکر می کنم که منو با آقا امام زمان علیه السلام آشنا کردی.

خدایا! کمکم کن که در این راه موفقت بشم و بتونم سرباز خوبی برا آقای مهربونمون باشم،

خدایا! ظهورش رو نزدیک کن...

به خوبا سر می زنی

مگه بدا دل ندارن

سری هم به ما بزن

ای خوب خوبا آقاجون

ص:۴۹

او می آید...

قسمت اول

با شروع فصل پاییز و آغاز به کار مدرسه ها، بچّه ها با شور و علاقه خاصی، اولین روز رو با سر و وضعی آراسته، در حالی که از خانواده و عزیزانشان خداحافظی کرده اند به طرف مدرسه حرکت می کنند.

در ساعات اولیه صبح، کوچه و خیابانها، پر می شه از بچه های قد و نیم قد و با لباس های جور واجور.

خیلی از والدین، فرزندانشون رو تا مدرسه همراهی می کنند.

خلاصه همه خوشحال هستند.

معلّم ها هم با هزاران فکر و خیال، سال نو تحصیلی رو در کنار بچّه های آغاز می کنند.

امّا برخی اتّفاقات بیشتر از اون چیزی است که فکر می کنی و یا برخلاف میل و خواسته انسان رخ می ده که اهمیّت دادن به اون خیلی مهمّه و باید به اون توجّه کافی داشته باشی.

چون همیشه فرصت جبران اشتباه برای انسان وجود نداره.

ص:۵۰

امسال تابستون با تعطیلی مدارس و فرا رسیدن اوقات فراغت، در مورد اتّفاقات سال گذشته خیلی فکر کردم.

فرصت هایی که می شد خیلی بهتر از اون ها استفاده کنم، امّا...

پسرم علی، در همون مدرسه محّل درس من، سال دوم راهنمایی رو پشت سر گذاشت.

بعد از سپری شدن روزهای گرم تابستون، بالاخره روز اول مدرسه ها فرا رسید.

نزدیک اذان صبح بود که از خواب بیدار شدم، بعد از گرفتن وضو آماده شدم تا نماز صبح رو بخونم و از خدا کمک بخوام که امسال مثل پارسال، اون طوری نشه.

بعد از نماز از مادر علی هم خواستم که من رو دعا کنه.

صبحانه رو در کنار خانواده خوردم و آماده رفتن به مدرسه شدم.

علی صدا زد: بابا! صبر کن من با شما بیام.

گفتم: باشه، فقط زود آماده شو که دیر نشه.

دلم عین سیر و سرکه می جوشید.

علی آماده شد و هر دو با هم سوار ماشین شدیم و به طرف مدرسه حرکت کردیم.

ص:۵۱

جلوی در مدرسه که رسیدیم بچه های سال اوّلی از بقیه، شور و هیجان بیشتری داشتند و با خوشحالی و شادمانی وارد حیاط مدرسه می شدند.

با دیدن این شور و علاقه، ماجراهای سال گذشته، یکی یکی به ذهنم اومد.

ماشین رو پارک کردم.

علی رفت پیش دوستاش و من هم به طرف دفتر مدرسه رفتم.

همکاران و دوستان همه اومده بودند.

سلام و احوال پرسی کردم و نشستم.

بعد از چند دقیقه، آقای مدیر، زنگ مدرسه رو به صدا در آورد.

آقای ناظم، بچّه ها رو به صف کرد، بعد هم مراسم شروع سال تحصیلی با خوش آمد گویی آقای مدیر آغاز شد.

بعد از پایان مراسم، بچّه ها به طرف کلاس ها حرکت کردند.

شور و هیجان روز اوّل مدرسه، شروع زندگی تازه ای رو نوید می داد، امّا برای من یاد آور خیلی چیزها بود ... .

من و همکارا، هر کدوم به طرف کلاس خودمون حرکت کردیم.

جلوی در کلاس که رسیدم، لباسام رو مرتب کردم و در زدم و بعد از ورود به کلاس، سلام گرمی به بچه ها کردم.

بچّه ها به احترام از جاشون بلند شدند.

ص:۵۲

بدون درنگ، خودم با صدای بلند شروع کردم به خواندن دعای سلامتی امام زمان علیه السلام و بچه ها هم که کمی تعجب کرده بودند من رو همراهی کردند.

بعد از دعا، شروع کردن با هم به صحبت نمودن، شاید خوندن دعای براشون یه کمی عجیب بود و شاید هم در مورد این صحبت می کردند که روش برخورد و درس دادن من چطوره و از این جور حرف ها.

البته بعضی از اون ها، سال قبل شاگرد خودم بودند.

با گچی که پایین تخته افتاده بود، نوشتم «بسم اللّٰه الرحمن الرحیم».

بعدش هم به بچّه ها گفتم:

تقریباً با من آشنا هستید ولی خودم رو معرفی می کنم.

هاشمی هستم، حالا از ردیف جلو یکی یکی خودتون رو معرّفی کنید تا همه با هم بیشتر آشنا بشیم.

بچّه ها هر کدام با لحن و صدایی خاص، خودشون رو معرفی کردند.

علی هم در این بین، مثل همه بچّه های کلاس خودش رو معرّفی کرد، هر چند بیشتر بچّه ها می دونستند که اون پسر من هستش.

معرّفی بچّه ها که تموم شد، روش درس دادن و انتظاراتی که از بچّه ها داشتم رو گفتم.

ص:۵۳

آن روز هر جوری بود سپری شـد و روزهای بعـد هم مثل باد گذشت. امّا در این مدّت، برای انشاء بچّه ها موضوعی رو مطرح می کردم. که کمی متفاوت باشه.

کلاس تقریباً شکل واقعی خودش رو پیدا کرده بود و دعای سلامتی امام زمان علیه السلام، علّتی شد تا در هر جلسه چند دقیقه درباره ایشان صحبت کنم.

بعد از مدّتی بچّه ها سوالات مختلفی رو می پرسیدند.

با خودم گفتم: الان وقتش رسیده.

موضوع بعدی انشاء بچّه های رو «تحقیق پیرامون شـناخت امام زمان علیه السـلام» گذاشتم و گفتم شما می تونید از بزرگترها و کسانی که در علوم دینی بیشتر تخصص و تجربه دارند، استفاده کنید و کمک بگیرید.

بعدش هم گفتم: ۱۲ نفر از بهترین انشاءها انتخاب و به اون ها جایزه داده می شه.

امّا جایزه اون هم یک اردوی سه روزه است که به امید خدا تابستون برگزار میشه.

حالا اگر گفتید کجا؟

بچّه ها با شور و علاقه خاصی، گفتند: کجا؟

گفتم: نمی گم...

همه زدند زیر خنده، ولی خیلی خوشحال شده بودند.

ص:۵۴

البته من قبلاً هماهنگی های لازم رو با مدیر مدرسه و ناحیه آموزش و پرورش کرده بودم.

کم کم داشت بعضی اتّفاقات می افتاد.

اون روز، بعد از تعطیلی مدرسه، علی با من به خونه اومد.

در بین راه علی گفت: بابا! موضوع تازه ای رو انتخاب کردید، فکر می کنم که تحقیق در مورد اون یه کمی سخت باشه.

علی گفت: من چند تا سؤال در مورد امام زمان علیه السلام برام پیش اومده، دنبال یه فرصتی بودم که در مورد اون ها تحقیق کنم.

گفتم: حتما تحقیق و پرس و جو کن و مطمئن باش که اگر سعی و تلاش کنی، به جواب می رسی.

خونه که رسیدیم. ناهار آماده بود.

بعد از ناهار علی به خواهرش گفت: آبجی! یه موضوع انشایی رو امروز بابا به ما داده که می خوام به من کمک کنی.

خواهرش گفت: شما امر بفرما، ولی کیه که گوش کنه، بعد هم خندید و گفت: چشم.

حالا بگو: موضوع چیه؟

علی گفت: تحقیق درباره امام زمان علیه السلام.

نرگس که کمی تعجّب کرده بود گفت: به به! عجب موضوع جالبی.

بعـد هم رو کرد و به من گفت: بابـا! خیلی موضوع خوبی رو برای انشـاء گذاشتیـد، آخه معمولاًـ تو مـدرسه بیشتر، موضوعات تکراری یا سطحی رو برای انشاء انتخاب می کنند.

من هم گفتم: بله حق با شماست.

علی گفت: بابا جون اگر اجازه بدید من از همین الآن می خوام تحقیقم رو شروع کنم.

گفتم، بفرما.

علی سؤال جالبی پرسید.

گفت: بابا یه چیزی که برام جای سوأل شده، طول عمر امام زمان علیه السلام هستش.

آخه اون طوری که من متوّجه شـدم، الاـن امام زمان علیه السـلام بایـد بیش از هزار سال عمر داشـته باشه، لطف کنیـد، در این مورد برام توضیح بدید.

گفتم: ببین پسرم، عمر طولانی داشتن از موضوعات محال و از موارد غیر ممکن نیست، بلکه کمی غیر عادی هستش، یعنی این که وقوع اون خیلی کم و به ندرت اتّفاق می افته، مثل این که شخصـی از بالای یک آپارتمان چندین طبقه بیفته و زنده بمونه، این اتّفـاق محـال نیست ولی خیلی کم پیش میـاد، به خـاطر همین، عجیب به نظر می رسه، در صورتی که مطلب و موضوع غیر ممکن و محالی نیست.

ص:۵۶

مطلب دیگه ای که در مورد طول عمر مطرح هستش و خیلی جالبه، این که علم پزشکی با اون همه پیشرفت علمی که تا به حال پیدا کرده، هنوز راز مرگ انسان و عمر اونو نتونسته تشخیص بده و در حقیقت، فکر و اندیشه بشر با تمام پیشرفتی که تا به حال داشته و هنوز هم خیلی می تونه رشد بکنه، نتونسته زمان معیّن و دقیقی رو برای پایان عمر انسان مشخص کنه.

در ادامه گفتم: در حال حاضر خیلی از دانشمندان و محققان جهان به این نتیجه رسیدند که اگر انسان نسبت به تغذیه و مسائل روحی و روانی جسمش کمی دقت کنه، می تونه صدها سال عمر کنه که تا به حال موارد مختلفی رو داشتیم که اشخاصی، عمرهای طولانی کرده اند.

سپس گفتم: هر آنچه که در این جهان پهناور و در آسمان ها ما می بینیم، همه و همه با اون نظم خاص و شگفت انگیزشون آفریده ی خدا هستند و انسان ها هم یکی از هزاران آفریده ی خداوند می باشند، لذا برای خداوندی که انسان رو با همه شگفتی های عجیب و منحصر به فردش، آفریده و به اون جسم، روح، عقل و درک و شعور بخشیده، دادن عمر طولانی و خیلی از این قبیل مسائل، کار محالی و نشدنی نیست، بلکه مطلب ساده ای هستش.

خوب حالا از شما می پرسم، اسم یکی از پیامبران الهی رو بگو که عمر زیادی کرده بود؟

ص:۵۷

علی رفت تو فکر و نتونست جواب بده.

خواهرش گفت: من می تونم بگم.

گفتم: بفرمایید.

نرگس گفت: حضرت نوح علیه السلام که بیش از ۹۵۰ سال عمر کردند و مردم رو به راه راست هدایت کردند.

گفتم: خوب از بین ستمگران یکی رو نام ببر که عمر زیادی کرده.

نرگس هم رفت تو فکر و نتونست جواب بده.

مادر علی گفت:

آقا مرتضی! اگر می شه من پاسخ بدم.

گفتم: بفرمایید.

می تونیم به شدّاد بن عاد اشاره کنیم که حدود ۹۰۰ سال عمر کرد،(۱) و خیلی های دیگه از خوبان و یا از ستمگران که عمرهای طولانی داشتند.

سخنان مادر علی، کاملاً درست بود.

من در ادامه گفتم: خوب از صحبت های که شد نتیجه می گیریم که بحث طول عمر، امر غیر ممکن و محالی نیست و تا به حال خیلی ها دارای عمرهای طولانی بوده اند.

۱- ۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۵ - ۲۸۸.

علی که با دقّت به صحبت های ما گوش می داد و همه رو یادداشت می کرد، در ادامه پرسید: بابا! چرا امام زمان علیه السلام غائب شده و ظهور نمی کنه؟

گفتم: مسئله غیبت یکی از اسرار الهی هستش و اختصاص به امام زمان علیه السلام هم نداره و تا به حال برخی از پیامبران الهی و حتّی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله هم غیبت های کوتاهی رو داشته اند.

ائمه معصومین علیهم السلام در پاسخ به همین سؤال که شما پرسید یه سری از حکمت ها و دلا-یلی رو بیان فرمودند که خدمتتون عرض می کنم.

یکی از این علّت ها، امتحان شیعیان در دوران غیبت هستش، یعنی اینکه خوب و بدها در دوران غیبت امام زمان علیه السلام مشخص می شند.

علی پرسید: بابا می شه کمی بیشتر توضیح بدید؟

گفتم: ببین پسرم. بعضی از مردم در این دوران، که ظلم و ستم و گناه زیاد میشه، از آمدن امام زمان علیه السلام ناامید می شند و یا این که جزء دسته مفسدین و ظالمین شده و از اون ها تبعیت و پیروی می کنند و به تعبیری رنگ عوض می کنند، ولی بعضی ها با سختی ها کنار اومده و در دین و اعتقاد خودشون پابرجا می مونند و جلوی ظلم و ستم و منکرات می ایستند و با فساد و زورگویی مبارزه می کنند.

ص:۵۹

در ادامه صحبت هام از مادر علی خواستم که لطف بکنه و یک دلیل دیگه رو بیان کنه.

مادر علی گفت: یکی از دلایل و حکمت های دیگه غیبت که ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند: ادب کردن و تنبیه مردم هستش، در توضیح این مطلب باید عرض کنم: بسیاری از مردم همان طوری که خداوند متعال در قرآن فرمودند: قدرشناس و سپاسگذار نعمت های خداوند نیستند و هر وقت در ناز و نعمت باشند کفران نعمت می کنند و خیلی از اوقات هم ناسپاسی می کنند.

تازه با کمال تاسف، یه عدّه از مردم، نعمتهای خدا رو استفاده می کنند ولی با کمال بی شرمی و بی وجدانی حتّی حاضر نیستند که شکر خدا رو بکنند، مثل کسانی که نماز نمی خونند و روزه هم نمی گیرند و دستورات اسلام رو انجام نمی دهند.

لذا بهترین راه ادب کردن این افراد اینه که یه کمی از نعمت خداوند دور باشند و چه نعمتی بهتر از ائمه معصومین علیهم السلام.

نرگس گفت: پس با این وجود، تا زمانی که مردم از جون و دل و با تمام وجود، تشنه عدالت و رحمت امام زمان علیه السلام نباشند، ظهور امام زمان علیه السلام محقق نمی شه و ایشان قیام نمی کنند.

من ضمن تایید صحبت های نرگس، در ادامه بحث گفتم: یکی دیگه

از حکمت ها و علّت های غیبت، به خاطر این که که اگر امام زمان علیه السلام تا به حال ظهور می نمود، حتما ایشان رو به شهادت می رسوندند.

قسمت دوم

همان طوری که می دونید، همه ائمه معصومین علیهم السلام به شهادت رسیدند و این به خاطر ناسپاسی و قدرنشناسی و دنیاپرستی مردم بود، در حقیقت اون ها عوض این که جان و مالشون رو فدای اهل بیت علیهم السلام کنند، فریب شیطان و حاکمان فاسد رو خوردند و به حفظ منافع دنیوی و پست خودشون اکتفا کردند و حاضر نشدند که از دنیای خودشون بگذرند و این کار باعث شهادت بهترین بندگان و فرستادگان خدا شد.

خوب در چنین فضایی اگر امام زمان علیه السلام غائب نمی شد، یقیناً ایشان هم شهید می شد و دیگه بحث حکومت عدل الهی و مهربانی و پر شدن زمین از قسط و عدل و زندگی سراسر از محبّت و صمیمیت ناتمام و هیچ وقت اتّفاق نمی افتاد.

علی گفت: بابا جون، با توضیحات شما و مامان، خیلی خوب متوجه علّت غیبت شدم، حالا که به این دلائل امام زمان علیه السلام غایب شدند ما باید چیکار کنیم؟

اصلاً وظیفه ما در این دوران چیه؟

مادر علی گفت: ببین آقا مرتضی! پسر گلم چه سؤال قشنگی پرسید.

ص:۶۱

من گفتم: خدا رو شکر، بالاخره بچه حلال زاده به داییش میره.

در پاسخ علی گفتم:

هر انقلاب و هر نهضتی برای این که همه جا شناخته بشه و دستورات و برنامه هایی رو که داره به همه جا منتقل کنه و به گوش همه برسونه و به راحتی هم شکست نخوره، باید برنامه ریزی خوب و دقیقی رو در دستور کار خودش قرار بده.

لذا خداوند به وسیله ی نزول قرآن و فرستادن ائمه معصومین علیهم السلام، احکام و دستورات بهترین دین کامل و جامع رو برای انسان ها فراهم کرد تا بهانه ای برای انتخاب راه ناصحیح و غلط نداشته باشند.

بحث حکومت جهانی امام زمان علیه السلام هم از مواردی هستش که جهت کمک کردن به انسان ها جهت انتخاب راه صحیح و داشتن یک جامعه سراسر عدل و برادری و مهربانی مطرح شده و از همون ابتدای اسلام به جهانیان نوید داده شده و در مورد اون، صحبت شده، چه در قرآن و چه در کلام ائمه معصومین علیهم السلام.

ما هم اگر بخواهیم جهت برپایی این حکومت حتمی الهی، کاری بکنیم و در اون سهیم باشیم و جزء شیعیان خالص و واقعی امام زمان علیه السلام باشیم. اول از همه، حواسمون باید باشه که گمراه و منحرف نشویم و در دام دروغ ها و شبهات اون هایی که اسلام و یا ائمه

معصومین علیهم السلام را قبول ندارند، نیفتم، اون های کسانی هستند که دست هاشون به خون هزاران انسان بی گناه آلوده هستش.

مطلب مهمّ دیگه این که اگر کسی امام زمان (دوران) خودش رو نشناسه و بمیره، به مرگ جاهلیت(و در نادانی) مرده،(۱) چنین شخصی چون شناختی در مورد امام زمانش نداره، همواره در معرض خطر دشمنان اسلام هستش و به راحتی گول می خوره و نمی تونه فرد مفیدی برای یاری رساندن به امامش باشه.

مطلب دوم این که: با ظلم و گناه مقابله کنیم و دست روی دست نزاریم و ببینم که شخص یا اشخاصی دارند به مردم ظلم می کنند و مردم رو گمراه می کنند و یا گناهی رو انجام می دند و چون کسی حرفی نمی زنه ما هم ساکت بمانیم، خلاصه کلام این که امر به معروف و نهی از منکر رو هرگز فراموش نکنیم و در حال حاضر گوش به فرمان مقام معظم رهبری - دام ظلّه - باشیم.

علی پرسید:

دیگه باید چه کارهایی بکنیم؟

گفتم: علاوه بر مطالب قبلی، هدف قیام امام زمان علیه السلام و ویژگیهای ایشان رو هم برای همه جهانیان بازگو کنیم، به همه بگیم که امام زمان علیه السلام قیام می کنه که مستضعفان و فقیران جهان رو از دست

۱- ۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۲.

ستمگران عالم نجات بده و حق و حقوق همه رو به صورت یکسان تقسیم کنه، بگیم که ایشان با ظهور خودشون، دین اسلام رو بر جهان حاکم و دنیا رو پر از صلح و صفا و برادری و مهربانی می کنه.

و دیگه این که همگی ما در همه حال باید منتظر آمدن امام زمان علیه السلام باشیم، البته این منتظر بودن ما باید مورد تأیید امام زمان علیه السلام باشه و موجب خشنودی قلب ایشان بشه.

علی پرسید: بابا جون مگه میشه انسان منتظر امام زمان علیه السلام باشه ولی آقا از اون راضی نباشه؟

نرگس گفت: اگر اجازه بدید من پاسخ سوالش رو بدم.

گفتم: چرا که نمی شه، بفرمایید.

نرگس در پاسخ به سؤال علی گفت:

انتظار ظهور و آمدن امام زمان علیه السلام به دو صورت است که یک جورش درسته و مورد قبول امام زمان علیه السلام هستش و یکی نادرست و غیر قابل قبول.

انتظار درست و مورد تأیید، انتظاری است که انسان در دوران غیبت، مقابل ظلم و گناه سکوت نکنه و با بی عدالتی و زورگویی مبارزه کنه، حتی اگر جان خودش رو در این راه از دست بده، مثل رزمندگان عزیز کشور اسلامی خودمان که هشت سال مقابل حمله رژیم بعثی عراق ایستادند و گوش به فرمان امام خمینی رحمه الله بودند.

ص:۶۴

ولی انتظار کشیدن غیر صحیح و نادرست، انتظاری است که انسان خودش رو منتظر امام زمان علیه السلام بدونه ولی چشمش رو بر روی گناه و معصیت وبی عدالتی ببنده و در بعضی اوقات هم به اون کمک کنه و عقیده اش این باشه که ما نباید در مقابل ظلم و ستم و فحشا بایستیم بلکه باید فقط منتظر باشیم، امام علیه السلام وقتی اومدند، خودشون جامعه رو اصلاح می کنند.

این طرز فکر دقیقاً همون چیزی است که دشمنان اسلام می خوان، چرا که اگه همه این فکر و عقیده شیطانی رو داشته باشند، به راحتی و بدون هیچ مقاومتی، شیاطین و زورگویان دنیا می تونند بر همه جهان مسلّط بشند و دنیا رو پر از ظلم و ستم و فحشا بکنند و از حقوق دیگران به نفع خودشون استفاده کنند.

علی گفت: به چنین شخصی که منتظر امام زمان علیه السلام نمی گن، اون در حقیقت دشمن اسلام هستش.

خواهر علی گفت: مرحبا به داداش فهمیده و خوبم، بله همین طوره.

در حقیقت این افراد در جهل و گمراهی بسر می برند، اون ها فکر می کنند که قیام امام زمان علیه السلام وقتی اتّفاق می افته که دنیا پر از ظلم بشه، در صورتی که این طرز فکر اشتباه و نادرسته.

ص:۶۵

امام زمان علیه السلام وقتی ظهور می کنه که مردم دنیا، تشنه عدالت و محبّت آقا بشند و در این مسیر، گامی برداشته باشند.

سپس علی به خواهرش گفت: آبجی! شما معلّم خوبی می شید، آخه خیلی جالب توضیح دادید.

نرگس گفت: یادگیری این مطالب برای هر شیعه و مسلمانی واجب و ضروری است.

علی رو به مادرش کرد و گفت: مامان! امام زمان علیه السلام کی ظهور می کنه؟

مادر علی گفت: این که وقت تعیین بکنیم و بگیم که امام زمان علیه السلام در فلان روز و ساعت ظهور می کنه، هم حرام هستش و هم نمی دونیم.

ولی به صورت کلّی، ائمه معصومین علیهم السلام یه سری نشانه هایی رو فرمودند که اگر اون ها اتّفاق بیفته، امام زمان علیه السلام ظهور خواهد کرد.

مطلب مهم در این زمینه، همان طوری که خواهرت هم گفت، این هستش که هر وقت آمادگی در مردم ایجاد بشه، یعنی تشنه عدالت و مهربونی امام زمان علیه السلام بشند، مثل وقتی که، تشنمون می شه دنبال آب می گردیم تا تشنگیمون رو برطرف کنیم و در اون لحظات فقط به آب فکر می کنیم، مردم هم باید برای آمدن امام زمان علیه السلام این حالت رو داشته باشند و از ظلم و ستم خسته شده و برای مقابله با بی عدالتی

و فساد به پا خیزند و جهت برپایی حکومت عدل اسلامی، تلاش کنند، در چنین صورتی ان شاء اللّه به دستور خدا، یک سری نشانه ها پدیدار می شه که حاکی از ظهور امام زمان علیه السلام هستش.

علی که تند تند مطالب رو می نوشت گفت:

اون نشانه ها رو می شه برام بگید؟

مادر علی گفت: من به چند تا از اون ها اشاره می کنم:

× آمدن شخصی به نام سفیانی که مردم رو به وحشت می اندازه و دست به کشتار مردم می زنه(۱)

× کشته شدن جوانی از آل حضرت محمدصلی الله علیه وآله در بین جایی که در کنار خانه خدا به رکن و مقام معروف است.(۲)

× ندایی از آسمون شنیده می شه که نام حضرت قائم علیه السلام رو فریاد می زنه که اون صدا به گوش تمام مردم از مشرق تا مغرب کره ی زمین، چه خواب و چه بیدار، خواهد رسید.(۳)

× دستی در آسمون ظاهر می شه.(۴)

× فرو رفتن محلی به نام بیداء که در بین مکّه و مدینه هستش، این

۱- ۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۵.

۲- ۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲.

۳- ۷. معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۲۵۳.

۴- ۸. کتاب الغیبه، ص ۲۸۷.

اتّفاق وقتی می افته که سپاه سفیانی از اون جا در حال عبور هستند که ناگهان از آسمان ندایی می آد: که ای (سرزمین) بیدا، این سپاه را در خود فرو ببر، که در این هنگام همه سپاه سفیانی به زمین فرو می روند به جز سه نفر که خداوند صورت اون ها رو به پشت سرشون برگردونده(۱)

علی که از صحبت های جالب و شنیدنی مادرش به وجد اومده بود گفت:

امروز مطالب خوبی رو یاد گرفتم و فکر می کنم که در مورد امام زمان علیه السلام خیلی چیزهای دیگه باید یاد بگیرم.

علی در ادامه صحبتش گفت: مامان! امام زمان علیه السلام وقتی که می خوان ظهور کنند، یارانش چند نفرند؟

مادر علی گفت: طبق اون چیزی که در روایات آمده است: یاران حضرت مهدی علیه السلام، هنگام ظهور سیصد و سیزده نفرند و افراد دیگری هم بعد از ظهور به اون حضرت ملحق میشند.

امّا مطلب جالب دیگه این که خیلی از یاران و دوستان امام زمان علیه السلام ایرانی هستند.

علی که از جلسه پرسش و پاسخ و تحقیق اون روزش خیلی راضی

ص:۶۸

۱- ۹. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۸.

بود از همه تشکّر کرد و بعدش هم رفت توی آشپزخانه و با یک ظرف میوه برگشت... .

علی طی اون یـک ماه علاوه بر این که درس هاش رو بهتر از همیشه می خونـد، در مورد امام زمان علیه السـلام هم تحقیق می کرد.

بچّه های کلاس هم، با شور هیجانی خاص از بزرگ ترهاشون در این مورد سؤال می کردند.

نام مبارک و پر برکت امام زمان علیه السلام شادابی و طراوت خاصی به محلّه و خانه های مردم آورده بود.

امّا بعد از گذشت یک هفته، روز خواندن انشاء فرا رسید.

وارد کلاس شدم، بچّه ها، دفتراشون رو روی میز گذاشته بودند و آماده خوندن انشاء بودند.

پس از خوانـدن دعـای سـلامتی امـام زمـان علیه السـلام از همون ردیف جلو خواسـتم که یکـی یکـی بیـان جلوی تـابلو و انشاء خودشون رو بخونند.

با خوانده شدن اوّلین انشاء و حال و هوای بچّه های کلاس و شور و هیجانی که در طول این مدّت از اون ها دیده بودم، به این نتیجه رسیدم که به هر صورتی که هست، باید همه رو تشویق کنم.

با عنایت آقا امام زمان علیه السلام این امر محقق شد و قرار شده که نیمه

شعبان امسال، همه بچّه های کلاس رو به شهر مقدّس قم ببریم و در فضای ملکوتی مسجد مقدّس جمکران و حرم حضرت معصومه علیها السلام با بچّه ها در مورد امام زمان علیه السلام و ائمه اطهارعلیهم السلام بیشتر صحبت کنیم.

البته این رو هم خاطر نشان کنم که اداره آموزش پرورش با طرح پیشنهادی ما، موافقت و از اون به شایستگی استقبال کرد و قرار شد که در سطح شهرستان هم یک مسابقه انشاء نویسی با موضوع امام زمان علیه السلام در سطح دانش آموزان راهنمایی و دبیرستان برگزار بشه.

من تمامی انشاءهای بچّه ها رو جمع آوری کردم، هر کدامشون حاوی پیامی بود، ولی متن اولین انشایی که تو کلاس خونده شد، این بود:

به نام خدا

السلام علیک یا ابا صالح المهدی ادرکنا

با ظهور حضرت مهدی علیه السلام سردی و ظلمت ها از بین می رود، آن روز حاکمیت دین خدا بر زمین محقق می شود و همه جا پر از قسط و عدل و داد می شود.

آن روز دین ناب محمدصلی الله علیه وآله کامل تر از همیشه، بر همه جهان حاکم می شود.

ص:۷۰

آن روز یاران امام زمان علیه السلام در حالی که با وفاترین و صادق ترین انسان ها هستند، همچون صاعقه بر سر دشمنان اهل بیت علیهم السلام فرود می آیند.

آن روز امام زمان علیه السلام در حالی که زبور داوود در بر و عصای موسی در کف دارد، پرچم پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را بر فراز جهان به احتزار در می آورد.

آن روز امام زمان علیه السلام در حالی که کلام الهی «بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَّکُمْ»(۱) را بر زبان دارد، جهان را پر از عدالت و مساوات می کند.

آن روز خانه های فساد و شرک نابود می شوند.

آن روز وعده خدا صورت می پذیرد و «صالحان و مستضعفان حاکم زمین می شوند».(۲)

آن روز برادری و محبّت بر همه جا حاکم می شود و نفاق و دو رویی از همه جا رخت می بندد.

وقتی او بیاید، بیماران خوب می شوند، ضعیفان قدرت می یابند، دل ها استوار می گردند، آن روز ستمدیدگان جهان از دست ظالمین نجات می یابند.

۱- ۱۰. سوره هود، آیه ۸۶.

۲- ۱۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

آن روز، دیگر پول و ثروت، ارزش و دوای هر دردی نیست.

آن روز، رنگ و پوست و نژاد ملاک برتری نیست.

آن روز، خانه سالمندان و بی مهری فرزندان از بین می روند و رنگ محبّت می گیرند.

آن روز، اهل بیت علیهم السلام خوشحال و شادمان هستند.

آن روز، فرشتگان آسمان و زمین به یاری امام زمان علیه السلام می آیند.

آن روز، فصل ها رنگی دیگر و روزها خورشیدی فروزان تر دارند.

آن روز، ... براستی بهترین روز خداست.

اللهّم عجل لولیک الفرج

وقتی این انشاء تموم شد، کلاس رنگ و بویی متفاوت تر از همیشه گرفته بود.

رنگ و بوی محبّت فرزند زهراعلیها السلام، عطر گل نرگس، عطر یک باغ پر از مهربانی.

ص:۷۲

* * *

مهر تابان

طپش قلبم خیلی زیاد شده بود.

اون قدر ذوق زده بودم که از خوشحالی زیاد، بالشت زیر سرم از اشک چشام خیس شده بود.

باورم نمی شد، هی به خودم می گفتم: مگه میشه!

- تمام شب نتونستم بخوابم.

چند بار اومدم پنجره اتاق رو باز کردم و به آسمون نگاه کردم.

آسمون مثل همیشه نبود، انگار ستاره ها هم مثل من خیلی خوشحال بودند.

عطر و بوی خاصی همه جا رو پر کرده بود و روشنایی ماه بیشتر از همیشه به نظر می رسید.

نسیمی که از لابه لای شاخ و برگ درختا برخاسته بود، دل تنگی من رو بیشتر و بیشتر می کرد.

به ماه تو آسمون گفتم: ای ماه مهربون، تو رو خدا زودت برو.

ص:۷۳

اصلاً نمی دونم چرا اون شب صبح نمی شد، انگار هزار ساله که صبح رو ندیدم.

هیچ وقت دلم برای صبح این قدر تنگ نشده بود.

بعد از مدّتی صدایی به گوشم خورد که قابل توصیف نیست.

بند بند قلبم رو تکون داد، انگار سلول های بدنم به حرکت دراومده بودند.

صدای اذان صبح از مسجد محله بود، چقدر این اذان زیبا و دلنشین بود.

رو به آسمون کردم و در حالی که اشکای چشمم یکی یکی به روی گونه هام جاری شده بود به خدا گفتم: ممنونم، از این همه محبّتی که به من کردی ممنونم.

از اتاقم بیرون اومدم.

با تعجّب دیدم، حتّی خواهر کوچیکم هم، بیداره و سجاده کوچولش رو پهن کرده و می خواد نماز بخونه.

بابام و مامانم چشاشون خیس اشک بود.

به سرعت خودم رو به بغل بابام رسوندم و شروع به گریه کردن کردم.

مامانم دست و روی منو نوازش کرد و گفت: دیدی چی شد، دیدی بالاخره اتّفاق افتاد؟

نماز رو که خوندیم، بابام با اون صدای قشنگش، دعای عهد رو خوند، صدای هق هق گریه تمام خونه رو پر کرده بود.

بعد از دعا، تا روشن شدن آسمون، همگی با هم قرآن خوندیم.

مامانم و بابام خیلی بیشتر از همیشه مهربون شده بودند.

خیلی سریع صبحانه آماده شد.

هنوز داشتیم صبحانه می خوردیم که زنگ در حیاط به صدا در اومد.

نفهمیدم چطوری خودم کنار در حیاط رسوندم، دایی مرتضی و عمو رضا به همراه خاله فاطمه و خاله نرگس با بچه هاشون پشت در بودند، هر کدوم از دیگری در سلام کردن سبقت می گرفتند، اون هم به من که کوچک ترم، تا به حال این جوری ندیده بودمشون.

بعد از سلام و احوال پرسی، گفتم: بفرمایید، خیلی خوش آمدید.

مامان و بابام که کمی نگران شده بودند، داخل حیاط اومدن.

بابام و عموم همدیگه رو بغل کردن و شروع به عذرخواهی از هم کردن، مامان و خاله فاطمه هم همین طور.

از تعجّب داشتم شاخ در می آوردم.

آخه از سایه هم فرار می کردند و تازه به من می گفتند: حق نداری با اون ها صحبت کنی.

ص:۷۵

مامان بعد از این که همه رو به داخل خونه راهنمایی کرد، آهسته در گوشم گفت: سعید جان! سریع برو از مغازه اصغر آقا پنیر و خامه بخر و زود بیا که خیلی کار داریم.

من که برای بیرون رفتن و دیدن اوضاع شهر لحظه شماری می کردم، زدم توی کوچه، ولی چیز عجیبی دیدم که انتظارش رو نداشتم.

خونه ما وسط شهر و در منطقه شلوغی قرار گرفته بود، به چهار راه که رسیدم، همه ماشین ها پشت خط سفید عابر پیاده ایستاده بودند و از بوق و سر و صدا خبری نبود، به هر کسی که می رسیدی از کوچک و بزرگ سلام می کرد.

اصغر آقا جلوی مغازش داشت اسفند دود می کرد، همین که من رو دید سلام کرد و گفت خوش آمدی سعید جان، چیزی می خواستی، گفتم: پنیر و خامه، اگر لطف کنی، ممنون میشم.

تا به حال اصغر آقا رو این قدر خوش اخلاق ندیده بودم، آخه همیشه ناراحت و بداخلاق به نظر می رسید.

پول پنیر و خامه رو که بهش دادم، مقداری از اون رو برگردوند، تعجب کردم، گفتم: اشتباه نمی کنید.

گفت: نه عزیزم، به همین قدر سود راضی ام، مهم رضایت شماست.

ص:۷۶

اصغر آقا گفت: سعید جان "کاش من هم کم سن و سال بودم"(۱) و حلاوت و شیرینی این روزها رو بیشتر درک می کردم.

بعد از خداحافظی، متوجه ایستگاه اتوبوس شدم، مردم منظم و با ترتیبی خاص، ایستاده بودند و سوار اتوبوس می شدند.

آسمون دیگه کاملاً روشن شده بود، ولی خورشید نور عجیبی داشت، انگار "خدا با نور خود نور افشانی می کرد".(۲)

به خونه رسیدم، ابتدا زنگ زدم و بعد در رو باز کردم، وقتی وارد اتاق شدم، مامان گفت: دست پسر گلم درد نکنه، حتماً آقا تو رو به سربازیش قبول می کنه.

بعد از خوردن صبحانه، برخلاف دفعای قبل خبری از غیبت و بدگویی پشت سر هم نبود، همه از خوبی ها و این که چه اتفاقاتی قراره بیفته، صحبت می کردند.

من رفتم کنار دایی مرتضی نشستم و گفتم: دایی جون! خدا رو شکر که به آرزو رسیدم و موقع ظهور آقا زنده ام، حالا که به برکت ظهور آقا اتفاقات خوبی داره می افته. امام زمان علیه السلام به امید خدا تو دنیا چه کارهایی رو قراره انجام بده؟

۱- ۱۲. الملاحم و الفتن ص ۵۷.
۲- ۱۳. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۳۷.

دایی که نمی تونست جلوی بغضش رو بگیره، گفت: دوست داری کدوم یکی از اون ها رو اوّل برات بگم؟

گفتم: دایی جون! می گن در زمان ظهور آقا، برکت زیاد می شه، آیا این حرف درسته؟

دایی گفت: امام حسن مجتبی علیه السلام در این مورد می فرماید:"زمین سبزی های خودش رو بیرون می آره و آسمون برکت خودش رو فرو می ریزه."(۱) "زمین با برکت ظهور و وجود «امام مهدی علیه السلام» آباد می شه و به سبب او نهرها جریان پیدا می کنه و فتنه ها از بین می ره و خیر و برکت زیاد می شه."(۲)

کسب و کار مردم هم خیلی خوب میشه، دیگه به همدیگه دروغ نمیگن و کسی از بیکاری و نداشتن خونه رنج نمی بره.

کسی دیگه به خاطر بدهکاریش به مردم، غصّه نمی خوره، "اولین کاری که حضرت مهدی علیه السلام انجام می ده، این که از طرف ایشان در همه ی جهان اعلام می کنند: آگاه باش! هرکس از شیعیان ما طلب داره، بگه (تا تمامی آن) پرداخت بشه".(۳)

ص:۷۸

۱- ۱۴. یوم الخلاص ص ۳۷۴.
۲- ۱۵. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۴۵.
۳- ۱۶. الزام الناصب ج ۲ ص ۲۷۹.

با اومدن آقا در روی "زمین ویرانه و خرابی دیده نمی شه"(۱) و قحطی و کمبود از بین می ره و "زمین با وجود «حضرت مهدی علیه السلام» آباد، خرّم و سرسبز می شه."(۲)

من گفتم: دایی! من خوندم که آقا خیلی دانا هستند و با امدن ایشان علم خیلی پیشرفت می کنه.

دایی مرتضی گفت: به فرموده امام علی علیه السلام: "هیچ علمی نیست، مگه این که من اون رو می گشایم (و می دونم) و هیچ چیزی نیست، مگر این که «قائم علیه السلام» اون رو (از جهت کمال به پایان و) ختم می کنه."

دایی گفت: دنیا با همه بزرگی اون برای فرستاده خدا "به اندازه گردو جلوه می کنه، پس هیچ چیز از ایشان مخفی نمی مانه و به اطراف زمین دسترسی داره، مانند دسترسی هر یک از ما به سفره ی خودش."(۳)

دایی در ادامه صحبتش گفت: درسته که بشر تمام سعی و تلاش خودش رو برای رسیدن به قلّه های علم و دانش نموده و این جای قدردانی داره، ولی تا به حال نتونسته به همه ی علوم، اون هم به صورت کامل دست پیدا کنه، ولی با اومدن آقا، علم و دانش پیشرفت

۱- ۱۷. منتخب الاثر ص ۶۰۶.

۲- ۱۸. منتخب الاثر ص ۱۵۸.

۳- ۱۹. الاختصاص ص ۲۱۷.

فوق العاده ای پیدا می کنه و به درجه ی بالای خودش می رسه و شایستگی های واقعی مردم به صورت کامل پیدا می شه، در حقیقت "خداوند دست (قدرت) خودش رو بر سر بندگانش می گذاره و با این کار عقل اون ها و اجسامشون (اخلاقشون) رو کامل می کنه".(۱)

از دایی پرسیدم: آقا با اون هایی که اموال مردم رو به زور گرفتن، چیکار می کنه؟

دایی گفت: امام باقرعلیه السلام فرموده: "چون قائم علیه السلام قیام کنه، به طور مساوی همه چیز رو تقسیم می کنه، و در میان مردم عدالت برقرار می کنه".(۲)

از دایی پرسیدم: می شه بگید، چطوری؟

دایی گفت: در دوران حکومت حضرت مهدی علیه السلام هیچ جرمی مخفی نمی مانه و آقا"در بین مردم با علم (و دانش) خود عمل می کنه"(۳) چون ایشان فرستاده و بهترین بنده خدا در روی زمین هستند و به همه چیز آگاهی کامل دارند و با علمی که خدا بهشون داده، می دونه، که چه کسانی حق و حقوق دیگران رو به زور گرفتند و ثروت جمع کردند.

از دایی پرسیدم: عدالت یعنی چی؟

۱- ۲۰. کمال الدین ص ۶۵۷.

۲- ۲۱. غیبت نعمانی ص ۲۰۰.

۳- ۲۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۲۰.

دایی گفت: عدالت یعنی این که هر چیزی در جای صحیح خودش قرار دادن و امام مهدی علیه السلام با کمک خداوند، تمام دنیا رو پر از عدل، برادری و دوستی می کنه و هر چیزی که با زور و نیرنگ بدست اومده، به صاحبان واقعی خودش می ده.

من گفتم: یعنی به جای اصلی خودش بر می گردونه و با این کار عدالت برقرار می شه و حق کسی ضایع نمی شه.

دایی مرتضی گفت: درسته.

من پرسیدم: در این دوران، باز هم مردم پشت سر هم حرف های بد می زنند و به همدیگه در زندگی کمک نمی کنند؟

دایی گفت: در این دوران، مردم اون قدر با هم خوب می شند که اگر "مردی به کیسه برادرش دست ببره و به مقدار احتیاجش برداره، (صاحب کیسه) مانع او نمی شه".(۱) در حقیقت، مردم با هم و در کنار هم با دوستی و برادری کار می کنند و پول و ثروت رو فقط جهت رفع نیاز خودشون نمی خوان، بلکه به همدیگه کمک می کنند و به هم اعتماد کامل دارن، اون قدر صمیمی می شند که برای رفع احتیاجات و مشکلات هم، از اون یکی سبقت می گیرن.

دیگه هیچ گروه و قبیله ای خودش رو بهتر و برتر از دیگران معرفی

۱- ۲۳. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۷۲.

نمی کنه و مردم دست از دنیا پرستی و ساختن خونه های گرون قیمت و اسباب و اثاثیه های اون چنانی بر می دارند و خودشون رو از حرص و طمع دور نگه می دارن.

دیگه کسی به کسی زور نمی گه و از دروغ، تهمت، سخن چینی، ناسزاگفتن، مردم آزاری ،نگاه بد به دیگران، بی نمازی و اهانت به دین و برپایی مجلس های گناه دست می کشند و ازش دوری می کنند.

در این دوران مردم به هم احترام می ذارن و دین رو بهترین دوست خودشون می دونند و سعادت واقعی رو پیدا می کنند و خلاصه همه جا پر از مهربونی می شه.

همین طور که دایی داشت صحبت می کرد، پرسیدم: دایی! آقا امام زمان علیه السلام ما ایرانی ها رو چقدر دوست داره؟

دایی خندید و گفت: حرف دل من رو زدی، آقا همه رو دوست داره، و در مورد ما ایرانی ها، پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرموده:"فارس(ها)گروه ما و قدرت اهل بیت هستند"(۱) منظور از فارس، ایرانی ها هستند و در سپاه آقا نقش مهمّی دارند و تا آخرین نفس و با تمام وجود از ایشان حمایت می کنند، چون آقاشون رو خیلی دوست دارند.

در ادامه صحبت ها از دایی پرسیدم: آقا با مردم چطوری رفتار می کنه؟

۱- ۲۴. عصر ظهور ص ۱۵۹.

دایی مرتضی گفت: امام زمان علیه السلام و یارانشون با مردم با مهربانی و عطوفت برخورد می کنند، ایشان مثل پدری دلسوز مردم را راهنمایی می کنند و مشکلات اون ها رو به بهترین شکل ممکن، حل و برطرف می کنند و فقط با ستمگران و ظالمان و فاسدان دنیا، مبارزه ی سختی می کنند و این هم در صورتی هستش که توبه و پشیمانی خودشون رو اعلام نکنند و دست از کارهای بدشون بر ندارن، در اون صورت اون ها رو از بین می برند.

با صحبت های دایی، خونه ما پر از مهربونی شده بود، مهربونی زیباترین خورشید رحمت دنیا و آخرین فرستاده خدا،...

این رویای شیرین من بود که برای شما تعریف کردم.

به امید خدا، این وعده الهی اتّفاق می افته و در آن روز دست مهربون آقای خوبی ها رو بر سرمون احساس خواهیم کرد.

بیایید با هم برای ظهور آقای مهربونمون دعا کنیم و هرگز از یاد و نام ایشان غافل نباشیم و اعمال و رفتارمون رو طبق دستورات ایشان قرار بدیم. ان شاء اللّه.

ص:۸۳

چگونه می تونیم قلب امام زمان علیه السلام رو از خودمون راضی و خشنود کنیم؟

به یاری خداوند متعال و عنایت امام زمان علیه السلام، امیدوارم که همگی شما عزیزان از نکاتی که در داستان ها به اون اشاره شده بود، استفاده لازم رو برده باشید.

خوب حالا ـ که امام زمان علیه السلام رو بیشتر شناختیم، چه کارهایی دیگه ای رو می تونیم انجام بدیم تا اون آقای مهربون بیشتر از ما خوشحال بشند؟

۱ - نماز اوّل وقت خواندن و انجام دستوراتی که خدا رعایت اون ها رو واجب دانسته و ترک مواردی که از اون ها نهی کرده است.

۲ - احترام گذاشتن به پدر و مادر و بزرگترها.

۳ - انجام صله رحم، یعنی اینکه عزیزان نزدیک ما مثل مادر و پدر، مادر بزرگ و پدر بزرگ، برادر و خواهر، دایی و خاله، عمو و عمّه و... به گردن ما حق دارند و ما باید به اون ها احترام بزاریم و به اون ها

رسیدگی و کمک کنیم و همواره از احوالشون با خبر بشیم و اگر فوت کردند، براشون خیرات کنیم و بیادشون باشیم و براشون از خدا طلب بخشش کنیم.

۴ – خوب درس خواندن و احترام به معلّم و استاد گذاشتن .

۵ – انتخاب دوستان خوب که رفتار و اعمالشون در راه خیر و نیکی باشه.

۶ – خواندن قرآن و هدیه نمودن ثواب اون جهت سلامتی امام زمان علیه السلام.

۷ – صدقه دادن به نیّت سلامتی امام زمان علیه السلام، حتّی اگر صدقه ما هم کم بود، اشکالی نداره.

۸ – شرکت در نماز جمعه و نماز جماعت مسجد محلّه.

۹ – شرکت در تظاهرات ۲۲ بهمن و روز قدس و دوری از دشمنان اسلام و قرآن و دعا برای نابودی اون ها.

۱۰ – شرکت در دعای ندبه که صبح جمعه برگزار میشه.

۱۱ – خواندن دعای عهد که هر روز بعد از نماز صبح، ثواب زیادی داره.

۱۲ – مطالعه و تحقیق جهت شناخت بیشتر ویژگیهای اخلاقی و رفتاری چهارده معصوم علیهم السلام.

ص:۸۵

۱۳ – حضور در مسجد مقدّس جمکران و خواندن نماز امام زمان علیه السلام.

۱۴ – گوش به فرمان رهبر معظم انقلاب بودن.

۱۵ – پوشیدن لباسی که مناسب یک دوستدار اهل بیت علیهم السلام و امام زمان علیه السلام است.

۱۶ – رعایت نظافت و پاکیزگی و داشتن اخلاق خوش، چه در منزل و چه در بیرون.

۱۷ – منتظر امام زمان علیه السلام بودن در همه حال و برای ظهور ایشان دعا کردن.

۱۸ – خواندن دعای سلامتی امام زمان علیه السلام، مخصوصاً بعد از هر نماز.

۱۹ – کمک کردن به همسایه ها و احترام به اون ها.

۲۰ – دعا برای نابودی دشمنان اسلام، به خصوص امریکا و اسرائیل و منافقان.

ان شاء اللّه شما عزیزان با رعایت این موارد، جزء دوستداران واقعی امام زمان علیه السلام بشید و کاری کنید که موجب خشنودی آن حضرت شده و آقا برای شما دعای خیر بکنه، ان شاء اللّه.

امام زمان علیه السلام در سخنانی می فرمایند:

«ما شما را به حال خود رها نمی کنیم و همواره به یاد شما هستیم»(۱)

اللّهم عجّل لولیک الفرج

ص:۸۶

۱– ۲۵. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

درد و دل با امام

اگر روزی او را ببینم...

به او می گویم:

ای عدل منتظر و ای حاضر ناظر! چشم ها به تو دوخته شده و منتظران حقیقت، همچو شـمعی تا صبح ظهور درغم هجرانت می سوزند. چه سخت و گران است بر من این که ببینم همه خلق را و فقط تو را نبینم: «عزیزٌ علیّ ان اری الخلق و لاتری».(۱)

هر آدینه که می رسد، دل بهانه تورا می گیرد و ما لب ها را با «ندبه» و «کمیل» متبرک کرده و رو به دریای انتظار به انتظار طلوع آفتاب می نشینیم.

ای مولای من! چشم ها آن قدر در فراق تو اشک ریخته و انتظار کشیده، دست ها آن قدر طلب نور کرده و دوش ها آن قدر تازیانه

۱- ۲۶. دعای ندبه.

سنگین اهـانت دشـمنان اسـلام را بر پیکره باورهـای دینی تحمـل کرده که دگر توان از کف داده . مولـی من! کجا هستی که دوستانت را عزت بخشی و دشمنانت را ذلیل و خوار کنی: «این معز الاولیاء و مذل الاعداء».(۱)

ای سایبـان دل هـای سوخته و ای انتظـار اشـک های به هم دوخته! عاشـقانت هر جمعه دیـدگان خود را با اشک می آراینـد و دلشان را نذر تو می کنند. هر صبح با مولایشان تجدید میثاق می کنند. کاروان دل را به غروب می برند، زبان را به ذکر ظهور مشغول می دارند و بر سجّاده انتظار نشسته و انتظار بر دوش می کشند، تا دعایشان مستجاب شود.

ای تجدید کننده احکام، و ای طلب کننده خون شهید کربلا ! کجا هستی؟

بیا و دیدگان را با ظهورت مزیّن کن و دریای محبّت را بردل مشتاقان جاری کن.

ای چشمه عدالت! با طولانی شدن انتظارت، غفلت وهوای نفس ما را به خطا کشانده است، چشم ها نگاهشان را به رایگان می فروشند. بازار معامله پا یا پای قلب های سکه ای در برابر قلب های سپیده، بسیار داغ است.

چقدر مردم بر گردنشان قلب های سکه ای آویزان کرده اند؟

۱- ۲۷. همان.

ای کاش می دانستم در کدامین سرزمین قرار داری:

«لیت شعری، این استقرّت بک النوی، بل ایّ ارض تقلّك او ثری»(۱)؟

ای بلنـدای نیکی، دوست دارم هر آدینه که می رسـد، نـدبه هـای زائرانت را دانه دانه در جـامی جمع کنم و از آن قلب بلوری بسـازم و هنگـام ظهورت بـا قلبی بلوری به اسـتقبالت بیایم. مولای من! کی می شود که توما را ببینی و ما تو را ببینیم و کی می شود که این گفته مصداق پیدا کند که: «متی ترانا و نراك».(۲)

هر جمعه دوباره سلام، دوباره ندبه، دو…Љ…Şحسرت و آه، انتظار، غروب، غریبی!

دوباره زخم کهنه جدایی ام سر باز می کند.

مرض مزمن گناه و خصمان درونی و بیرونی، روحم را در زنجیر غفلت به بند کشیده اند. برای درمان دردم، راه را به خطا رفته ام، مرا دریاب یا صاحب الزمان!

ای تمام آرزوی من! ای غایب غیبت نشین! توان سخن گفتن را از دست داده ام.

۱- ۲۸. همان.

۲- ۲۹. همان.

ای مهربان! به معصیت و نا سپاسی ام اعتراف می کنم.

دستان ناامیدم را که در بند شیطان است، امید بخش و اُفق فکرم را به سمت معرفت و حقیقت جهت ده.

مولای من با نادم و پشیمانم و با کوله باری از دلتنگی زمانه که پشتم را خم کرده سر تعظیم فرود می آورم و ادای احترام می کنم.

ای با شکوه! ای هستی شیعه! فریاد بی کسی هایم را بشنو. قلب شکسته ام را درمان کن، اگر چه بارها عهد شکنی کرده ام. اگر چه درکلاس درست همیشه غایب بوده ام، اگرچه به اقیانوس محبتت نگاه نکرده ام، حال همچو برگ خزانی که اسیر زمستان سرد و تاریک شده، با دستان خالی و پشتی خمیده درمحضرت زانوی ادب خم کرده و به انتظار پاسخ در سکوتی مبهم به سرمی برم تا جوابم را بدهی و باران رحمتت را بر قلب محزونم بباری.

به امید آن روز

والسلام

ص:۹۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹